

## برافتادن فرمانروایی افشاریان از خراسان و ستیزه‌های پایانی افشاریان با قاجاریان

### منصور صفت گل

یکی از مبهم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران، دوران فرمانروایی جانشینان نادر شاه در خراسان و سرانجام آنان است. گرچه پاره‌ای آگاهی‌های پراکنده درباره سرنوشت جانشینان نادر شاه در دست است، با این همه اندازه و کیفیت این آگاهی‌ها کم، نابسنده و در پاره‌ای موارد نادرست است. جانشینان نادر از ۱۱۶۰ ق / ۱۷۴۷ م تا ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م در خراسان حکومت کردند، و در این دوره پنجاه و هشت ساله، عادلشاه، ابراهیم شاه، شاهرخ شاه و فرزندان او نصرا... میرزاو نادر میرزا فرمانروا بودند. در بررسی‌های کنونی به گونه‌ای گذرا به دگرگونی‌های سالهای اولیه پس از کشته شدن نادر شاه پرداخته شده است. اما پس از نوسانهای اولیه و استواری فرمانروایی شاهرخ شاه افشارکه از درازترین دوره‌های حکومت یک فرمانروا در تاریخ ایران می‌تواند به شمار آید؛ و از سال ۱۱۶۱ ق / ۱۷۴۷ م تا ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ یعنی یک دوره پنجاه ساله را در بر می‌گیرد، هیچ گزارش و یا پژوهش همه سویه‌ای در دست نیست. تنها در تاریخ نگاری‌های زندیان، قاجاریان و افغانان کنونی اشاره‌های جسته گریخته‌ای به افشاریان

خراسان شده و گزارشی کوتاه دربارهٔ برافتادن فرمانروایی شاهرخ شاه افشار به دست آقا محمدشاه قاجار ارائه شده است. در پژوهشهای مورخان نیز تنها به یادآوری همین گزارشهای کوتاه بسنده شده است. نکتهٔ درخور نگرشتر، وضع فرمانروایی افشاریان در میانهٔ سالهای ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م. است. تاریخ نگاریهای رسمی قاجاری و پژوهشهای مورخان در روزگار کنونی، یورش آقا محمد خان قاجار به خراسان (۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ م) و گرفتاری شاه افشار و خاندان او و مرگ وی را پایان فرمانروایی افشاریان در خراسان پنداشته‌اند. با این همه با ژرف نگری در منابع اولیهٔ قاجار که بیشتر به روزگار فرمانروایی فتح علی شاه (۱۲۱۲ ق / ۱۷۹۷ م - ۱۲۵۰ ق / ۱۸۴۳ م) نوشته شده‌اند، رویدادهای آن دوره، روشنی بیشتری می‌یابند؛ و این نکتهٔ مهم از این ژرف نگری به دست می‌آید که فرمانروایی افشاریان در سال ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ م. برنفتاد، بلکه تا سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م. همچنان با دگرگونیهای ادامه یافت؛ و دولت قاجار تا این سال هیچ اقتداری در خراسان نداشت. افشاریان در مشهد و پیرامون آن همچنان فرمانروا بودند؛ و دیگر نقاط خراسان در دست خانها و سرداران محلی بود.

خواست بنیادی مقالهٔ حاضر، بررسی چگونگی فرمانروایی جانشینان نادرشاه افشار در خراسان، تحولات آن و سرانجام حکومت آنان است.

### زمینه

پس از برافتادن دولت صفوی، ایران دچار آشفتگی سیاسی و اجتماعی شد. افغانها نزدیک به هفت سال بر اصفهان و چند شهر دیگر حکم راندند و سرانجام با تکیا پوهای شاه تهماسب دوم (فرمانروایی ۱۱۳۵ ق - ۱۱۴۵ ق / ۱۷۳۲ - ۱۷۲۲ م.) و نبردهای نادر افشار به کناری زده شدند. نادر افشار پس از چندی آن چنان نیرومند شد و توانست از خلأ قدرت سیاسی در ایران بهره‌گیرد که در سال ۱۱۴۸ ق / ۱۷۳۵ م. زمینه را برای



فرمانروایی خویش در مغان فراهم ساخت و سرانجام با پذیرش همگانی بزرگان ایران در همین سال به شهریاری ایران رسید.<sup>۱</sup>

نادر شاه پس از آن در یک رشته جنگهای پی در پی، عثمانیها، روسها و افغانها را پس راند و لشکرکشیهای متعددی برای سرکوبی شورشهای داخلی و نیز ضد هندیان و ترکمنان صورت داد. یکی از برجسته ترین جنبه‌های فرمانروایی نادرشاه، پای فشاری او بر مشروعیت بخشیدن سیاسی و اجتماعی به حکومت خویش از راه تکاپوهای جنگی و نه خاندانی بود. بنابراین، صفویانی که از یورش افغانها و آزارهای او جان سالم به در برده بودند و همچنین نهاد دینی ایران؛ و سران قبایل که تکاپوهای او را به زیان خویش می دیدند، از هیچ کوششی برای ناستوار کردن و آشفتگی و براندازی حکومت او فروگذار نمی کردند.

سرانجام نادرشاه در سالهای پایانی فرمانروایی خویش، تغییر رویه داد و از پی گیری اصلاحات دینی دست برداشت. سختگیری شدید مالیاتی را آغاز کرد و اطرافیان را آزار داد. در پی این دگرگونی، در سال ۱۱۶۰ ق / ۱۷۴۷ م. در فتح آباد فوجان کشته شد. پس از مرگ نادرشاه، گستره قلمرو او تجزیه شد و جانشینانش پس از جنگهای جانشینی چند ساله نخست و پس از آن، تنها به گونه‌ای محدود در خراسان و بیشتر در مشهد و پیرامون آن فرمانروایی کردند.

۱. (گمنام) سیاق التواریخ (تاریخ پادشاهان عجم به سیاق) نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، شماره ۳۹۳۲ برگ ۵، محمد محسن مستوفی، زبدة التواریخ، نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ۴۲۴۰، برگ ۲۲۷، میرزا مهدی خان استرآبادی، تاریخ جهانگشای نادری، به کوشش عبدالله انوار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۴۸، محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، به کوشش محمد امین ریاحی، ج ۲، زوار تهران ۱۳۶۳ ق. ص ۴۴۷، عبدالله شوشتری، تذکره شوشتر، به کوشش خان بهادر مولی بخش، کلکته، ۱۳۴۳ ق، ص ۱۹۴ جونس هنری، زندگی نادر شاه، ترجمه اسماعیل دولشاهی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۸-۱۵۷.

## خراسان افشاریان پس از نادرشاه

پس از کشته شدن نادرشاه، قلمروی که به نیروی لشکریان وی یکپارچه شده بود، دچار تجزیه و آشفتگی شد. از آشفتگیهای نخستین و جنگهای قدرت میان مدعیان، سرانجام زندیان چیرگی خویش را بر بخشی وسیع از ایران مسلم ساختند و قلمرو جانشینان نادر به خراسان محدود شد. از راه گزارشهای تاریخی مربوط به این زمان به دشواری می توان سیمایی روشن از مرزهای خراسان به طور اخص و ایران به طور اعم ارائه داد. مرزهای سنتی خراسان در شرق را تا آن سوی هرات و قندهار - که در این زمان مرکز قدرت خاندان درّانی شده بود - و در غرب تا کویر و حاشیه آن می گسترانند. توصیف ملکم از محدوده خراسان در این دوران چنین است:

«سرحد شرقی مملکت ایران خطّه وسیع خراسان است... عراق در مغرب آن خطّه واقع است و قندهار و کابل در شرق آن، شمال آن به سواحل جیحون می رسد و جنوب آن به صحاری سیستان»<sup>۱</sup>

از دید یک مورّخ افغانی مرز غربی خراسان یعنی: «خراسان غربی شامل مشهد، نیشابور و توابع آن در دست جانشینان نادرشاه باقی ماند»<sup>۲</sup> در این روزگار حکومت درّانی در هرات و قندهار چیرگی یافته بود و در دیگر نواحی خراسان بزرگ، سرداران نیرومند و سران ایلات هریک حکومتی تشکیل داده بودند.<sup>۳</sup> این تجزیه سیاسی به همراه درگیریها و دست به دست گشتن شهرها و فرمانروایی آنها در پی حمایت درّانیان و شاهرخ افشار، سبب نامشخص بودن مرزهای این بخش از ایران شده بود.

از سوی دیگر دولت زندیه بنابر ملاحظات گوناگون چندان به خراسان و امور آن

۱. جان ملکم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، دو جلد در یک مجلد، ج ۲، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۱۴.
۲. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، چاپ یکم، انتشارات درخشش، مشهد، ۱۳۷۱، ص ۴۷-۳۱.
۳. کارستن نیبور، سفرنامه نیبور، ترجمه پرویز رجبی، نشر توکا، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۹۹.



نمی پرداخت: «مرزهای طبیعی کویر لوت، قلمرو فرمانروایی زندیه را از سرزمین دودمان افشاریه که از مدتی قبل در خراسان تابع احمد شاه درّانی بودند، جدا می کرد. ظاهراً خراسان بر شهرهای قهستان یعنی بیرجند و طبس هم اطلاق می گردیدند. این کویر در شمال غربی در ناحیه جاجرم به سرزمین اصلی ایل قاجار یعنی استرآباد منتهی می گردید.»<sup>۱</sup>

کریم خان زند هرگز در صدد برنیامد تا خراسان را به قلمرو خویش بپیوندد: «وکیل هرگز در صدد الحاق این باقیمانده رقت آور دودمان نادری و شاه کور دست نشانده و امرای همواره در ستیزش برنیامد. از دیدگاه سنتی چنین مستفاد می شود که وی نسبت به بازماندگان فرمانده پیشین نادرشاه، احترام خاصی قائل بوده است و آنان را به حال خود رها کرده بود. اما این قضیه به دو صورت توجیه می شود: اول آنکه تلاش بی امان کریم خان جهت استیلای بر ایران باختری دوازده سال از دوران فرمانرواییش را به خود اختصاص داده بود و فراغت کافی برای پرداختن به مسئله خراسان را نداشت. دوم اینکه شاه درّانی همیشه مدعی مالکیت خراسان و در طول تاخت و تازهای سالهای ۱۱۶۸ ق / ۵-۱۷۵۴ م. نیز شایعاتی مبنی بر آمادگی مشارالیه برای هجوم به این استان شنیده می شد. به احتمال بسیار این دو مرد نیرومند میراث نادرشاه را میان خویش تقسیم کرده بودند و نظر به مسائل تاکتیکی به طور انشعابی و خصوصی با باقی ماندن خراسان به صورت حائلی در میان دو طرف موافقت کرده اند. کریم خان آشکارا دریافته بود که از نظر اقتصادی مقهور سازی پر هزینه ایالت ویرانه خراسان، قلمرو آشفته دولتش را نیز به ویرانی خواهد کشاند.»<sup>۲</sup>

حتی حکومت قاین که در جنوب خراسان قرار داشت. چندی از سوی احمدشاه

۱. جان. ر. پری، کریم خان زند. تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۷۹-۱۷۴۷، ترجمه علی محمد ساکی، نشر

فراز، ۱۳۶۵، ص ۲۹۴. ۲. جان. ر. پری، پیشین، ص ۵-۲۹۴.

درّانی به سلیمان خان کیانی حاکم سیستان سپرده شد.<sup>۱</sup> که این خود نشانگر سازش نانوشته میان کریم خان و شاه درّانی در ایجاد مناطق قدرت دست نشانده بود. گرچه احتمال می رود این رویداد به دلیل تیرگی روابط احمد شاه درّانی با میر علم خان خزیمه، که در این هنگام در قلعه تون بود و احمد خان نیز قصد داشت آن را بگیرد، انجام شده باشد.<sup>۲</sup>

### فرمانروایی شاهرخ شاه افشار در خراسان

بنابر آنچه آمد، پهنه فرمانروایی شاهرخ افشار، خراسان به مرکزیت مشهد بود. با این همه شاید بتوان گفت که اقتدار شاهرخ از مشهد و پیرامون آن فراتر نمی رفت. زیرا خانها و سرداران خراسان در نیشابور، تربت حیدریه، فاین، چناران، قوچان و دیگر جاها هر یک در محدوده سرزمین ایل یا قبیله خویش حکومتی تقریباً مستقل داشتند؛ و از سوی دیگر سرداران و نیز کارگزاران بلند پایه و علمای بانفوذ مشهد، عامل مؤثری در به قدرت رسیدن و نگاهداشت فرمانروایی شاهرخ بودند. فرمانروایی که نخستین سالهای حکومت خویش را با رنج آغاز کرد و با رنج به پایان رساند.

پس از کشته شدن نادرشاه، اوضاع سیاسی ایران به سرعت دگرگون شد: «قتل نادر از همان روز اول کشور را به میدان مبارزات قدرت طلبی و زورآزمایی تبدیل کرد. برای رسیدن به تاج و تخت شاهی دو گروه به تلاش افتادند. یک دسته از میان درباریان و دسته دیگر از سرداران و رؤسای قبایل و عشایر و گردنکشان فرصت طلب. سردارانی که نادر را کشته بودند، سر او را نزد علی قلی خان برادرزاده او فرستادند که در سیستان سپاهی از مردم هزاره جات و هرات ترتیب داده و در راه مشهد بود. علی قلی خان پس از آمدن به

تاریخ شاه مسعود ۱۹

ضد افشاری

۱. محمود الحسینی المنشی (ابن ابراهیم الجامی) تاریخ احمد شاهی، ج ۱، چاپ عکسی، به کوشش دوسترماد سید مرادف، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۷۴، ص ۴۳۵.  
 ۲. حسینی، همان کتاب، همان جلد، ص ۴۴۴.



مشهد و اعلام پادشاهی خویش به کلات رفت و بسیاری از بازماندگان نادر را کشت و تنها شاهرخ میرزا پسر چهارده ساله رضاقلی میرزا را زنده نگهداشت. بعضی از مورخان مخالف نادرشاه بر این باورند که نقشه کشتن نادرشاه، از سوی برادرزادگان او طراحی و اجرا شد.<sup>۱</sup> به نوشته محمد خلیل مرعشی صفوی، نادرشاه: «به اشاره و سازش علیقلی خان برادرزاده او که پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر نادرشاه بود،...مقتول گردید.»<sup>۲</sup>

ابوالحسن قزوینی که از صوفیان دلبسته به خاندان صفوی و بنابراین آشکارا از چیرگی نادرشاه بر فرمانروایی صفویان خشمگین بود و از همه بالاتر کشته شدن شاه تهماسب دوم و فرزند او توسط افشاریان، وی را سخت خشمگین و اندوهگین کرده بود، نادرشاه را «نمک به حرامی»<sup>۳</sup> می داند؛ و می نویسد که: «گویند علی قلیخان بانی مبنای قتل نادر سلطان بود.»<sup>۴</sup> علی قلی خان شاهرخ را: «به جهت تدابیر ملکی پنهان کرد، خبر قتل او را شهرت داده بود.»<sup>۵</sup>

بنابراین، سه سال پس از مرگ نادرشاه، سالهای جنگ جانشینی در خاندان افشاری بود. علی قلی خان که به نام عادلشاه در ۱۱۶۰ ق / ۱۷۴۷ م. قدرت را به دست گرفته بود، در جنگی از برادرش ابراهیم خان شکست خورد و پس از آنکه فراری و دستگیر شد، به دستور برادر چشمانش را کور کردند.<sup>۶</sup> پس از اینکه خبر کور کردن عادلشاه به خراسان رسید: «بعضی از سرداران کرد و غیره که از جنگ علیشاه و ابراهیم شاه گریخته به خراسان رفته بودند، با امرا و سرداران خراسان متفق شده، شاهرخ میرزا را که پسر رضاقلی میرزا و از بطن صبیّه شاه سلطانحسین و نواده نادرشاه بود، از قید، علی شاه

۱. پرویز رجیبی، کریم خان زند و زمان او، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۰-۱۹.

۲. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، به کوشش عباس اقبال، کتابخانه طهوری و سنایی، تهران ۱۳۶۲، ص ۵-۸۴.

۳. ابوالحسن قزوینی، فواید الصفویه، تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه، به کوشش مریم میر احمدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۵۳.

۴. قزوینی، همان کتاب، ص ۱۵۴.

۵. همان کتاب، ص ۱۵۵.

۶. مرعشی، مجمع التواریخ، ص ۸۵.



بر آورده، شاهرخ شاه نام نهاده به تاریخ یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری به سلطنت برداشتند.<sup>۱</sup>

گرچه این انتخاب دیری نپایید و امیران خراسان پس از چندی بر آن شدند تا سید محمد، متولّی آستانه رضوی مشهد را به پادشاهی بردارند و چنین کردند. شاهرخ عزل و کور شد.<sup>۲</sup> پس از آن که سرداران و بزرگان خراسان دوباره به شاهرخ روی آوردند و از سید محمد روی برگرداندند، او را نیز گرفته و کور کردند؛ و شاهرخ ناینجا بار دیگر به پادشاهی رسید (۱۱۶۴ ق / ۱۷۵۱ م).

پادشاهی شاهرخ افشار از تاریکترین دوره‌های تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران است. زمینه و چگونگی به سلطنت رسیدن او نیز خود در خور نگرش ژرفتری است. آنچه بیش از همه در این باره اهمیت دارد، مسئله مشروعیت اقتدار افشاریان در خراسان است.

مورخان هم روزگار شاهرخ کوشیده‌اند با برجسته‌تر کردن پیوند او با خاندان صفوی، مشروعیت فرمانروایی او را آشکارا نشان دهند. محمد کاظم مروی نویسنده عالم آرای نادری درباره تولد شاهرخ نوه نادرشاه در سال ۱۱۴۶ ق / ۱۷۳۳ م، سخن به درازا می‌گوید. او شاهرخ را به گونه: «ثمره شجره سلطنت و کامکاری» می‌شناساند و می‌آورد که:

«آن گوهر معظمه و سلطان مکرم، شاه دین پناه سلطان حسین... و فرزند

ارشد صاحبقران تاجدار [نادر] رضاعلی میرزا...»<sup>۳</sup>

و او بویژه بر یکسانی تبار صفوی و افشاری پای می‌فشرد. برای مورخان روزگار

۱. مرعشی، همان کتاب، ص ۸۶، «امرای خراسان شاهرخ میرزا را از زاویه خفا بیرون آورده برایکه سلطنت جلوس دادند»: حسن فسانی، فارسنامه ناصری، ص ۲۰۳. به نقل از رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، نشر قوس، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. گویا به این دلیل که: «در صحیح بودن او - شاهرخ - مفاسد عظیمه مرتبت و مغل سلطنت و هیچ نوع امور سلطنت را انتظامی نبود» مرعشی، پیشین، ص ۴۱-۴۰.

۳. محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، به کوشش محمد امین ریاحی، ج ۱، چاپ یکم، تهران، کابرفروشی زوار، ص ۲۳۸-۲۳۷.





نادر و پس از او، کسب مشروعیت در دیدگاه مردم و بزرگان اهمیتی ویژه داشته است. از این رو مروری در گزارشی درباره شاهرخ که به هرگونه‌ای، نوعی پیش‌گویی آینده او نیز به شمار می‌رود، می‌آورد که نادر از منجمان خواست تا طالع نوه‌اش را بگویند. آنان پس از اندیشه بسیار گفتند که:

«در سن بیست سالگی از حربه فولاد به حدقه آن در شاهوار اذیت خواهد رسید و جهان نورانی در نظر آن به ظلمانی مبدل می‌گردد و تعب و تصدیع روزگار بسیار در آن مشاهده می‌نماییم. اما چون نادر صاحبقران از صلب آن شاهزاده ایران، امیرکشورگیری به عرصه وجود خواهد افتاد<sup>۱</sup>... و آوازه عدل و داد آن گوشزد خاص و عام گردیده در دلهای خلیق مهربان می‌گردد.»<sup>۲</sup>

نویسنده، طالع شاهرخ را از آن رو می‌آورد تا از پیش‌گویی یاد کند که بنا بر آن، با اینکه او کور بود، وی و فرزندانش خواهند توانست حکومتی استوار بنا نهند. محمد کاظم از این پس تا هنگام گزارش رویدادهای پس از مرگ نادر، از شاهرخ سخن نمی‌گوید. او پس از گزارش کشته شدن نادر، کتابش را با پادشاهی یافتن شاهرخ پایان می‌دهد و می‌نویسد:

«شاهزاده چون عاقبت کار را به دیده پیش‌بینی دیده بود، از قبول امر سلطنت تحاشی کرده در مقام اباء و امتناع درآمد. خوانین در روضه رضویّه جمعیت نموده عهد و پیمان رابه قسم موگد نموده دست بیعت و الحاح بر دامن او آویخته، شاهزاده به ناچار سر به سلطنت فرود آورد.»<sup>۳</sup>

۱. به گمان بسیار نزدیک بدرستی منظور نادر میرزا فرزند شاهرخ است.

۲. محمدکاظم در این بخش به شاهرخ با عنوان شاهزاده ایران اشاره می‌کند که شاید اشاره به تبار صفوی او است، ر.ک. به همان جلد، ص ۲۳۸.

۳. عالم‌آرای نادری، ج ۳، ص ۱۱۹۹، محمدکاظم به سلطنت هجده روزه میرسد محمد - شاه سلیمان ثانی - در مشهد به سال ۱۱۶۳ / ۱۷۵۰، اشاره‌ای نمی‌کند.



دیگر مورخ برجسته روزگار افشاریان، میرزا مهدی خان استرآبادی که دلبستگی او به خاندان افشاری فراوان، و از آنان به شیوه‌ای بسیار ستایش آمیز سخن می‌گوید، در گزارش خود، اشاره‌ای به تولد شاهرخ ندارد و نخستین باری که از او یاد می‌کند، هنگامی است که در سال ۱۱۵۳ ق / ۱۷۴۰. نادرشاه در آستانه یورش به ترکستان بود. وی، در این هنگام، شاهرخ را نزد خویش خواند.<sup>۱</sup> مهدی خان بار دیگر به هنگام گزارش رویدادهای پس از کشته شدن نادرشاه از شاهرخ به مثابه یکی از مدعیان تاج و تخت یاد می‌کند. پس از آن که شاهرخ در مشهد قدرت را به دست گرفت، ابراهیم خان، برادرزاده نادر نقشه‌ای کشید تا او را از میان بردارد. او به شاهرخ نوشت که بهتر است به آذربایجان رفته و در آنجا تاجگذاری کند. در این صورت او نیز وی را به سلطنت خواهد شناخت.<sup>۲</sup> شاهرخ گویا باهوشتر از آن بود که گول ابراهیم میرزا را بخورد، بنابراین، در مشهد ماند و در آنجا در شوال ۱۱۶۱ / اکتبر ۱۷۴۸، تاجگذاری کرد.

محمدکاظم و میرزامهدی خان استرآبادی هر دو برتبار صفوی شاهرخ پای می‌فشارند که خود نشان دهنده تلاش آنان برای مشروعیت بخشی به پادشاهی اوست. استرآبادی می‌نویسد: «گوهر یگانه در دریای نجابت، وجودی که با گلاب دسته گل نادری و عصاره گل‌های صفی خوشبو گردیده بود».<sup>۳</sup>

از میان سه تن خواستاران فرمانروایی افشاریان که میرزا مهدی خان درباره آنها سخن می‌گوید، شاهرخ برجسته ترین آنها به شمار آمده است. هرچند روزهای خوش او

۱. میرزامهدی خان استرآبادی، تاریخ جهانگشای نادری، به کوشش عبدالله انوار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱، ص ۳۴۷.  
۲. استرآبادی، همان کتاب، ص ۴۳۱.

3. Ernest Tucker, "Explaining Nadir Shah: Kingship and Royal legitimacy in Muhammad-Kazim Marvi's Tarikh -i alam are- Yi Nadiri", *IRANIAN Studies*, Vol. 26, No. 1-2-1993, P.134.

ناکر می‌نویسد که این عبارت را از برگردان جونز از دژه نادره برگرفته است:

Mirza Mahdi Khan Astarabadi, Trans, *Histoire de Nader Chah*, William Jones (Paris, N.P.1770) 2:134.



در پی زمینه چینیهای میر سید محمد که به نوشته استرآبادی مسئول کور کردن او بود، چندان به درازا نکشید. شاهرخ کور، پس از آن تنها می توانست نام پادشاه را داشته باشد و کوری اش او را فرمانروایی ناتوان ساخته بود. داوری پایانی میرزا مهدی خان درباره شاهرخ از سر هواخواهی نیست؛ زیرا از دیدی، شاهرخ پس از زخمی که بدو رسید، نتوانست در چهره فرمانروایی نیرومند، رخ نماید و بنابراین، بر پهنه‌ای کوچک فرمان می راند و از خاور دچار افغانان و از باختر با زندیان نیرومند همسایه بود. پیوند شاهرخ با هر یک از آنان، نکته‌های تازه‌ای را درباره وضع خراسان در این روزگار روشن می کند.

### پیوند شاهرخ با افغانان

پس از کشته شدن نادرشاه، یکی از سرداران او به نام احمد خان درانی که از افغانان بود، با گروهی از سپاهیان افغانی اردوی نادر به قندهار رفت و در آنجا بنیاد یک فرمانروایی را نهاد. پیونداحمدشاه درانی با شاهرخ شاه افشار بنا به فراز و نشیبهایی، آمیزه‌ای از پشتیانی و ستیزه بوده است. نگاه مورخان ایرانی و افغانی به این پیوند نیز بسیار در خور نگرش است. قدوسی می نویسد که پس از آنکه شاهرخ در پی یورش احمدشاه درانی به مشهد، پذیرفت که به نام شاه افغان خطبه خوانده و سگه زده شود، به روشنی برتری او را بر خویش تأیید کرد: «می توان گفت که دولت افشاری دست نشانده دولت درانی شد.»<sup>۱</sup> همچنین به نوشته او، احمد شاه درانی، نایب السلطنه شاهرخ را نیز از سرداران افغانی گمارد که پس از چندی او را به قندهار احضار کرد. بنابراین، شاهرخ فریدون خان گرجی را بدین منصب برگمارد، و این شخص پس از آنکه فرزندان شاهرخ بزرگ شدند، با دسیسه آنها کشته شد.<sup>۲</sup> دکتر رضا شعبانی در پژوهش خویش در تاریخ

۱. محمدحسین قدوسی، نادرنامه، چاپ یکم، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۴۲۲، سجع مهرشاهرخ این بود: «یافت از الطاف احمدپادشاه شاهرخ برتخت شاهی تکیه گاه»  
 ۲. قدوسی، همان کتاب، ص ۴۲۵.

افشاریان بر این باور است که از سال ۱۱۶۴ ق / ۱۷۵۱ م تا پایان عمر شاهرخ ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۵ م: «او در واقع حاکم محلی کوچکی بیش نیست که یک روز احمد خان درّانی حاکم قندهار و مناطق شرقی ایران بر وی رحمت می آورد و به پاس حرمت نادری به سر جای نگاه می دارد و روز دیگر خان مهین اقتدار زند به حمایت او برمی خیزد.»<sup>۱</sup>

از دیدگان مورخان ایرانی، پشتیبانی درّانیان از فرمانروایی شاهرخ در خراسان رویدادی سراسر پذیرفته شده است.

از سوی دیگر مورخان افغانی به ویژه در شرایطی که افغانان برای کسب هویت سیاسی نیاز به سرزمینی معین داشتند و بنابراین، مرزهای باختری قلمرو خویش را از روزگار درگیریهای دوران قاجار و پس از آن همواره نامعین می دیدند، و می کوشیدند تا این مرزهای نرم را به مرزهای سخت تبدیل کنند، از پشتیبانی درّانیان از افشاریان به مثابه پشتیبانی یک سرور از یک زیردست خویش یاد کنند.

یکی از برجسته ترین آثار تاریخنگاری افغانان درباره رویدادهای فرمانروایی محمدشاه درّانی و پیوند او با افشاریان در خراسان، کتاب تاریخ احمدشاهی است. نویسنده آن، محمدالحسینی المنشی، یکی از شاگردان میرزا مهدی خان استرآبادی بود. احمد شاه درّانی پس از به دست گرفتن قدرت، بر آن شد، خویشتن را چونان پیشینیان در تاریخ جاودان کند. بنابراین، پس از جستجوی وقایع نگاری با تجربه، حسینی را به او معرفی کردند و او از وی دعوت کرد تا منصب وقایع نگاری او را بپذیرد. بنابراین، حسینی رویدادهای روزگار احمدشاه درّانی را نوشت. گزارش رویدادهای این دوران به ویژه مسئله پیوند افشاریان خراسان با افغانان از سوی حسینی، بازتاب دیدگاه افغانها، درباره ایجاد زمینه برای کسب مشروعیت سیاسی پس از مرگ نادر برای تشکیل



حکومتی مستقل، و از سوی دیگر نشان دادن دست نشاندگی فرمانروایی جانشینان نادر شاه در خراسان است. به نوشته حسینی، احمد شاه از دوازده سالگی در اردوی نادر بود.<sup>۱</sup> پس از آنکه به قندهار رفت، از افشاریان در خراسان پشتیبانی کرد. گویانکه حسینی در گزارشهای خویش می خواهد این روند را از زبان دیگر سرداران خراسان تأیید کند. به نوشته او، هنگامی که امیران خراسان درصدد برآمدند شاهرخ را در آغاز فرمانروایی از پادشاهی برکنار کنند، محمدحسن خان قاجار به آنان گفت: «اگر دولت شاهرخ را برهم می زنی خبر به مسامع حضرت شاه دردرآن ... می رسد، آن حضرت بر سر غیظ آمده و عرصه زندگی برما مردم تنگ خواهد کرد و زن و بچه اهل خراسان بلک تمام مردم ایران را به اسیری خواهد برد.»<sup>۲</sup>

از گزارش حسینی چنین برمی آید که پیوند میان خانواده شاهرخ و خاندان درّانی، از همان روزهای نخست پس از مرگ نادر، استوار شده بود. پس از آن که شاهرخ شهریار گشت، حرم احمدشاه و فرزند او تیمور شاه را که ابراهیم شاه در مشهد نگاه داشته بود، به قندهار نزد او فرستاد.<sup>۳</sup> به باور حسینی چون شاهرخ به نیروهای خود اعتمادی نداشت، می خواست مانند نادر از نیروی افغانان بهره برد.<sup>۴</sup> احمد شاه درّانی چندبار قصد خراسان و تسخیر مشهد کرد. حسینی در این باره می نویسد: «از تاریخ مقتول شدن نادر شاه الی حال - ۱۱۶۷ [۱۷۵۴م] قریب هفت سال است که بلده مسطور به سبب خالی بودن از پادشاهی مستقل و تسلط او باش و اراذل مورد انواع فتنه و فتور است.»<sup>۵</sup>

این امر خود توجیهی برای لشکرکشی او به خراسان به شمار می رود. شیوه بیان حسینی در هنگام گشودن مشهد به دست احمد شاه درّانی و دیدار او با شاهرخ به گونه ای است که گویی او یکی از دست نشاندگان خویش را به حضور می پذیرد.<sup>۶</sup> حسینی از این

۱. حسینی، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۵.

۲. همان کتاب، همان جلد، ص ۱۸۸.

۳. همان کتاب، همان جلد، ص ۲۰۸-۲.

۴. حسینی همان کتاب، همان جلد، ص ۲۰۶.

۵. همان کتاب، همان جلد، ص ۴۵۱.

۶. حسینی، همان کتاب، همان جلد، ص ۴۹۴.

نیز فراتر می رود و چنان این رویداد را گزارش می کند که احمدشاه درّانی شهریاری تاجبخش می نماید که شهریاری ایران را به شاهرخ تفویض کرده است: «در باب شاهرخ میرزا که از اول مشمول عواطف کبری و منظور نظر عاطف پیر است. درین زمان میمنت اقران چنان پرتوانداز رای عالم آرا شد که پادشاهی ولایت ایران به او مقوّض فرموده و پایه قدر و منزلتش به عطای تاج سلطنت افزوده...»<sup>۱</sup>

و برای اینکه نظریه دست نشاندگی شاهرخ کامل گردد، از رویه دینی همسوی او با افغانان نیز یاد می کند. در گزارشهای حسینی آمده است: پس از آن که مشهد تسلیم احمدشاه شد و شاهرخ در بیرون از قلعه شهر به دیدن او آمد، شاه درّانی چند تن عالم را همراه او به شهر فرستاد تا خطبه بخوانند و آنان:

«اصداف گوش حاضرین را به ذکر اسماء سعادت افزای خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و اسم گرامی و القاب سامی پادشاه دین پناه حامی الاسلام و المسلمین گوهر آسود ساخته پایه منبر را که از مدتی عاطل و بیرونق افتاده بود، به بلند خوانی مناقب و مفاخر اصحاب کبار و چهار یار برگزیده سید مختار صلوات الله علیه به اوج سپهر دوار رسانند...»<sup>۲</sup>

### پیوند با زندیان

بیشتر یادآوری شد که همزمان با فرمانروایی شاهرخ شاه افشار در خراسان، کریم خان توانست برهماوردان خویش چیره شود و پس از یک رشته جنگهای پی در پی اقتدار خویش را بر غرب و جنوب ایران مسلم گرداند. با این همه، کریم خان یا به ملاحظه و احترام به خاندان افشار یا به دلایل بیهوده دانستن درگیری با افشاریان و خوانین خراسان و درّانیان افغانستان و یا به دلیل درگیری در امور قلمرو خویش، گرایش

۱. حسینی، همان کتاب، همان جلد، ص ۵۰۷. ۲. حسینی، همان کتاب، همان جلد، ص ۴۹۶.



به مداخله در امور خراسان نداشت. کریم خان هرگز نکوشید بر خراسان چیره شود. به نوشته رستم الحکما، خوانین خراسان برای او پیشکشهای شایسته فرستادند و او نیز آنان را به مناصب و حکومت ایل، طایفه‌شان همچنان برقرار کرد:

«هر ساله از طرف خوانین خراسان و جانب و الاجاه کریم خان وکیل الدوله... این تعارف زیرکانه رندانه استمرار یافت و دخل و تصرف مالکانه در خراسان نمود. نظر به مرّوت در باب اولاد... نادرشاه... سیما... شاهرخ شاه... که در شهر مشهد مقدّس بر مسند حکمرانی قرار یافته بود و همه ملوک اعزاز و اکرام و احترامش را لازم دانسته، نظر به آنکه آن امیرزاده... از جانب مادر نبیره شاه سلطان حسین و از طرف پدر نواده... نادر شهنشا هست.»<sup>۱</sup>

تنها رویداد آشکار پیوند میان زندیان و افشاریان، آمدن نصرالله میرزا فرزند شاهرخ به دربار زندیان بود. ظاهراً در پی درگیریهای نصرالله میرزا و نادر میرزا فرزندان شاهرخ، وی برای دورکردن نصرالله میرزا از خراسان او را به رسم سفارت نزد کریم خان فرستاد، هنگامی که خبر ورود پسر شاهرخ به کریم خان رسید، او گروهی را به پیشوازش فرستاد و وی را در شیراز به حضور خویش پذیرفت.<sup>۲</sup>

چنین به دید می‌آید که منظور شاهرخ از فرستادن نصرالله میرزا به شیراز، درگیری او با دیگر فرزندانش، نادر میرزا و گرایش نصرالله میرزا به کسب قدرت بوده است. از این رو، شاهرخ از کریم خان خواسته بود برای مدتی او را نزد خود نگهدارد تا او بتواند برادر کوچکتر وی یعنی نادر میرزا را - که در ادامه همین بررسی به گسترده‌گی از او سخن

۱. محمدهاشم آصف (رستم الحکما)، رستم التواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران انتشارات کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۲، ص ۳۳۷.

۲. «نصرالله میرزا به آیین شاهانه داخل دارالعلم شیراز و به دولتخانه کریم خانی نزول اجلال فرمود.» ر.ک. به: ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، مجمل التواریخ، به کوشش مدرس رضوی، دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶، ص ۹۶.

خواهد رفت - بر جای او نایب السلطنه خراسان کند:

«چون حضرت شاهی را با نادر میرزا محبت بیش از نصرالله میرزا بود، مکنون ضمیرش این بود که نادر میرزا را دخیل امور سلطنت گرداند لیکن به سبب تهور و جلادت نصرالله میرزا این امر در عهده تعویق مانده...»<sup>۱</sup>

نصرالله میرزا شش ماه در شیراز ماند و سرانجام کریم خان او را با پیشکشهای شایسته به خراسان بازگرداند.<sup>۲</sup> در سال ۱۱۸۹ ق / ۱۷۷۵ م. نصرالله میرزا بار دیگر به شیراز بازگشت. ظاهراً این بار از کریم خان خواست تا وی را بر ضد پدر و برادرش یاری دهد. کریم خان او را در شیراز نگاهداشت و وی تا روزگار علی مرادخان زند در آن جا ماند و پس از آن به مشهد بازگشت و حکومت مشهد را به دست گرفت.<sup>۳</sup>

### سرانجام فرمانروایی شاهرخ شاه افشار؛ مشهد در آستانه یورش قاجاران

آقا محمدخان قاجار به سال ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ م. به پادشاهی رسید. یکی از نخستین تکاپوهای او پس از این رویداد، یورش به خراسان بود. محمد ساروی نویسنده تاریخ محمدی که از مهمترین منابع بررسی تاریخ قاجاران در آغاز فرمانروایی آنان به شمار می رود، می آورد که «آقا محمد شاه قصد رفتن به خراسان را از پیش داشت؛ ولی سروسامان دادن به امور عراق و فارس و آذربایجان و تفلیس (و سایر ممالک محروسه مانع آن بود.» بنابراین، پس از برکنار شدن موانع و نیز به دلیل اینکه به او خبر رسیده بود که: «بعضی از سکنه مشهد دست بی حرمتی از آستین جسارت و بی ادبی برآورده، اکثری از اسباب نفیسه و تحایف گران قیمت مرصع شریفه سرکار فیض آثار حضرت

تاریخ شماره مسلسل ۱۹

نصرت

۱. گلستانه، همان کتاب، ص ۹۵.  
 ۲. ابوالحسن غفاری کاشانی، گلشن مراد، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات زرین، چاپ یکم، ۱۳۶۹، ص ۶۳۳.  
 ۳. گلستانه، همان کتاب، ص ۹۵.



رضوی را برداشته‌اند و جماعت اوزبکیه از بخارابه خاک خراسان پای دست درازی گذارده ولایت مرو و بعضی از اعمال خراسان را قتل و غارت نمودند.<sup>۱</sup> بنابراین، آقا محمد شاه در «هفتم ذی‌قعدة» سال ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ م. به خراسان لشکر کشید. رویداد لشکرکشی آقا محمد شاه قاجار به خراسان را بیشتر منابع تاریخی قاجاران به گستردگی نوشته‌اند و پژوهش‌های جدید نیز به آن روشنی بیشتری بخشیده است. هنگام یورش آقا محمد شاه به خراسان، وضع سیاسی - اجتماعی آنجا آشفته بود. این وضع سبب:

«عجز و ضعف شاهرخ و نزاع مابین دو پسر بی قابلیت او، نصرالله میرزا و نادر میرزا بود که فقط بر سر ملک پدر می جنگیدند، هر وقت یکی بر دیگری غلبه می شد.»<sup>۲</sup>

مورخان بر یک رویداد بیش از دیگر رویدادها پای می فشارند تا اوج پریشانی وضع شهر مشهد را بازگو کنند. این رویداد، چگونگی رفتار فرزندان شاهرخ با داراییهای آستانه رضوی مشهد بود، بدین قرار: «پسران شاهرخ رعایت آن مکان مقدس ننموده، سرپنجه بی‌ایمانی گشادند و به نوبت آن روضه شریفه را از خزاین و زرین آلات و دیگر اسباب قیمتی پرداختند و مصرف مشاخره عساکر خود ساختند. منقول است که نصرالله میرزا ضریح طلا را برداشت و نادر میرزا قبة طلا که بر بالای گنبد نصب کرده بوده‌اند، و شصت من وزن آن بود، به زیر آورد.»<sup>۳</sup>

چنین به دید می آید که در این باره از سوی نویسندگان داخلی گزاره گویی شده؛ و ملکم نیز چون آگاهیهای خود را از آنان برگرفته، دچار گزاره‌های آنان شده است و بر آنها

۱. محمدفتح الله بن محمدتقی ساروی، تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ یکم، ۱۳۷۱، ص ۲۸۵.  
۲. جان ملکم، تاریخ ایران، ص ۱۱۶-۱۱۵، منابع داخلی، حتی منابعی که از دید قاجاران نوشته شده‌اند، دست کم شایستگیهای نصرالله میرزا و بی‌پروایی او در لشکرکشی را گوشزد کرده‌اند. روشن نیست ملکم چگونه دریافته که آنها بی قابلیت بوده‌اند؟  
۳. ملکم، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۱۶.



افزوده است.

از آگاهی‌هایی که ملکم ارائه می دهد، تا حدودی وضع شهر مشهد در این دوران روشن می شود. به نوشته او، این شهر که در روزگار نادر شاه، شصت هزار خانه وار داشت در روزگار یورش آقا محمدشاه «از سه هزار زیاده نبود و جمعیت آن به بیست هزار نمی رسید. مالیه اش بیش از جمعیت نقصان پذیرفت»<sup>۱</sup>

از دید او، دلیل این رویداد، یورش ازبکان و چپاولهای آنها، اسارت دهقانان و از همه مهمتر این بود که: «همینقدر که مالیه به شاهرخ می رسید، مجبور بود که بیشتر آن را به امرای اطراف بدهد تا از تاخت ایشان درامان باشد»<sup>۲</sup>

در دیگر مناطق خراسان خوانین هر یک حکومتی تقریباً مستقل داشتند: «ایل بیات در نیشابور»<sup>۳</sup> میرحسین خان طبسی در طبس در جنوب خراسان،<sup>۴</sup> میرعلی خان در قاین،<sup>۵</sup> و در ترشیز،<sup>۶</sup> اعراب میش مست مستقل از شاهرخ حکم می راندند<sup>۷</sup> اسحاق خان قرایی در تربت حیدریه،<sup>۸</sup> در سبزوار خاندان قلیچی<sup>۹</sup> و اکراد زعفرانلو در خبوشان و ممش خان کرد در چناران<sup>۱۰</sup> حکومت می کردند.

بنابراین، پهنه فرمانروایی خاندان افشار از مشهد و پیرامون آن فراتر نمی رفت و از دیدگاه سیاسی، گونه‌ای پراکندگی قدرت در خراسان آن روزگار وجود داشت. یورش آقا محمدشاه برای پیوستن این سرزمین به دیگر سرزمینهای فرمانروایی او یکپارچه ساختن ایران تحت لوای یک دولت نیرومند مرکزی صورت گرفت.

آقا محمدشاه پیش از ورود به مشهد، در نزدیکی شهر اندکی درنگ کرد، شاهرخ افشار که دیگر یارای پایداری نداشت، به همراه یکی از علمای برجسته شهر، یعنی میرزا

۱. ملکم، همان کتاب، همانجا.
۲. همان کتاب، همانجا.
۳. ملکم، همان کتاب، ص ۱۱۷.
۴. ملکم، همان کتاب، ص ۱۱۸.
۵. ملکم، همان کتاب، ص ۱۲۱.
۶. کاشمر.
۷. همانجا، ملکم، همان کتاب، ص ۱۲۲.
۸. ملکم. همان کتاب. ص ۱۲۲.
۹. ملکم، همان کتاب، ص ۱۲۶.
۱۰. ملکم، همان کتاب، ص ۱۲۵.



محمد مهدی به پیشواز وی از شهر بیرون آمدند.<sup>۱</sup> پس از آن، شاه قاجار همراه با شاهرخ به مشهد رفت، به زیارت پرداخت و در بیست و سه روزی که در مشهد ماند،<sup>۲</sup> بسیاری از جواهرات بازمانده از روزگار نادرشاه را به تهدید، تطمیع و آزار شاهرخ پس گرفت.<sup>۳</sup> پس از آن او را با گروهی از خانواده‌اش به مازندران فرستاد که در راه در دامغان درگذشت.<sup>۴</sup>

بسیاری از مورخان، لشکرکشی آقا محمدشاه به خراسان را، پایان فرمانروایی افشاریان در ایالت می‌دانند. سپهر آن را به گونه «غلبه بر خاندان نادرشاه» گزارش می‌کند.<sup>۵</sup> از دید فرهنگ، آقا محمدشاه «بساط دولت افشاریه را در خراسان برچید»<sup>۶</sup> از نگاه ملکم پیامد یورش آقا محمد شاه این بود که: «امر خانواده نادر انجام یافت»<sup>۷</sup> نوایی در کتاب نادرشاه و بازماندگانش، فرمانی با عنوان «فرمان آقا محمدخان به باباخان در باب انقراض افشاریان» می‌آورد که مضمون آن به کوتاهی شرح لشکرکشی آقا محمدشاه به خراسان و تسلیم شدن سرداران و خانهای خراسان را دربر دارد و نکته مهم آن، این است که در آن آمده:

«اولاد اماقلی پوستین دوز که ادعای شاهنشاهی می نمودند به جزای عمل خود گرفتار و ذیل این شوکت پایدار گردیدند»<sup>۸</sup>

۱. محمد تقی خان سپهر، ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) به کوشش محمد باقر بهبودی، تهران، انتشارات اسلامیه، ج ۱، چاپ یکم، ۱۳۵۲، ص ۷۹-۸۰.
۲. تاریخ محمدی، ص ۲۲۸.
۳. ملکم، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۴.
۴. عبدالرزاق مفتون دنبلی، مآثرالسلطانیه، به کوشش غلامحسین صدری افشار، تهران، ابن سینا چاپ دوم، ۱۳۵۱، ص ۲۴؛ گزارش دنبلی در این باره بیشتر از چند سطر نیست. نیز ر. ک. به: رضا قلی خان هدایت، فهرس التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، میرهاشم محدث، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۳۲۲؛ محمدهاشم آصف (رستم الحکما)، رستم التواریخ، که رویدادهای روزگار آقا محمد شاه را گزارش می‌کند و از یورش او به خراسان می‌گذرد.
۵. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۱.
۶. افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۱۸۳.
۷. ملکم، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۵۶.
۸. عبدالحسین نوایی، نادرشاه و بازماندگانش، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸، ص ۵۵۸-۵۵۶.

اما رویدادهای پس از بازگشت آقامحمدشاه از خراسان و سالهای نخست فرمانروایی فتح علیشاه، نگاه تازه‌ای را در این باره مطرح می‌سازد. درست این است که تا سالها پس از لشکرکشی سال ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ م. افشاریان همچنان در خراسان، بویژه در مشهد صاحب قدرت بودند؛ و برخلاف دیدگاه مورخان و پژوهشگرانی که این یورش را، پایان فرمانروایی افشاریان می‌دانند، دولت قاجار در نخستین سالهای پادشاهی فتحعلی شاه قاجار هیچ نفوذ و اقتداری در خراسان نداشت و مشهد، همچنان در اختیار فرزندان شاهرخ ماند و نادر میرزا افشار، تا سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م. بر آن حکومت کرد، تحولات این دوره هشت ساله پس از یورش آقامحمد خان، بر بسیاری از مورخان پوشیده مانده که یکی از برجسته ترین دلایل آن، دسترسی نداشتن به منابع دست یکم و نیز ژرف ننگریستن در منابع چاپ شده موجود است.

### نادر میرزا افشار؛

### تکاپو برای ادامه فرمانروایی افشاریان

به روزگار فرمانروایی شاهرخ افشار، دو تن از فرزندان او به نامهای نصرالله میرزا و نادر میرزا برای کسب سروری در مشهد، هم‌اورد یکدیگر بودند. درگیریهای این دو، بیش از همه در رویدادهای سالهای پایانی فرمانروایی افشاریان در خراسان اهمیت دارند. نصرالله میرزا جوانی دلیر و بی پروا بود<sup>۱</sup> و به همین دلیل شاهرخ از او بیم داشت. بنابراین، به نادر میرزا بیشتر مهر می‌ورزید. درگیری و رقابت این دو برادر برای کسب حکومت مشهد، تا اندازه‌ای دلیل پریشانی حکومت افشاریان در خراسان به شمار می‌رفت. هنگامی که فریدون خان گرجی حاکم مشهد در پی توطئه دو برادر به قتل رسید، شاهرخ، نصرالله میرزا را به نیابت سلطنت برگزید.<sup>۲</sup> گرچه به نظر می‌آید که در آغاز می‌خواست نادر میرزا را بدین منصب برگمارد. او برای فراهم آوردن زمینه‌ای

تاریخ شماره مسلسل ۱۹

نصرتی



برای این کار، بر آن شد نصرالله میرزا را از مشهد دور گرداند. بنابراین، ظاهراً او را برای دریافت کمک از کریم خان زند به منظور دفاع از فرمانروایی خود در برابر یورش افغانان، به رسالت نزد کریم خان به شیراز فرستاد. در سال ۱۱۸۱ ق / ۱۷۶۷ م. تقی خان زند حاکم خوار به کریم خان خبر داد که: «نتیجی دودمان سلاطین، نصرالله میرزای ولد شاهرخ که جدش از جانب پدر به حضرت نادرشاه و از طرف مادر به خاقان سعید، شاه سلطان حسین صفوی می‌رسد، از خراسان از راه خوار و سمنان، متوجه آن آستان جم پاسبان می‌باشد»<sup>۱</sup>

کریم خان دستور داد از او به شایستگی پذیرایی شود و او را به گرمی در دربار خود پذیرفت، مضمون نامه‌ای که شاهرخ به کریم خان نوشته بود، این بود که: «جناب شاهرخ از امنای این دولت جاوید مدت دربارۀ رفع شرگماشتگان احمدشاه ابدالی» که در این زمان در مشهد بودند، درخواست کمک کرده بود.<sup>۲</sup> کریم خان که پی برده بود منظور اصلی از فرستادن نصرالله میرزا این امر نیست، از همراهان وی در پنهان سبب آمدن آنان را پرسید و یک تن از آنان که از سوی شاهرخ مأمور این کار شده بود، بدو گفت که درخواست شاهرخ آن است که نصرالله میرزا برای مدتی در شیراز نگهداشته شود.<sup>۳</sup> شاهرخ با این درخواست، بر آن بود زمینه را برای حاکمیت نادر میرزا در مشهد آماده کند.<sup>۴</sup> کارستن نیبور که در همین سالها در شیراز به سر می‌برده، می‌نویسد:

«پسر بزرگ شاهرخ [نادر میرزا]<sup>۵</sup> در سال ۱۷۶۵ [۱۱۷۹ ق] که ۱۸ ساله شده است، حکومت مشهد را به دست گرفته است و چون نادر تنها وارث اصلی نادر شاه است، ایرانیها امیدوارند که او روزی به سلطنت تمام ایران برسد»<sup>۶</sup>

۱. گلشن مراد، ص ۲۸۹.
۲. غفاری، همان کتاب، ص ۲۹۰.
۳. گلشن مراد، ص ۲۹۰.
۴. نادرنامه، ص ۴۲۶.
۵. نیبور نمی‌داند که نصرالله میرزا پسر بزرگ شاهرخ است نه نادر میرزا.
۶. کارستن نیبور، سفرنامه نیبور، ص ۱۱۹.

پس از گذشت شش ماه، نصرالله میرزا، از کریم خان اجازه خواست تا به مشهد بازگردد. کریم خان نیز درخواست او را پذیرفت و او را روانه خراسان کرد و:

«در جواب مکتوب حضرت شاهرخ، مراسله‌ای شفقت آمیز به قلم آورده نظر به مراعات جانب نجابت او، ولایت مشهد و مقدس معلی و اکثری از ولایات خراسان را به رسم احسان به او وا گذاشته، رقمی به حکام آن مملکت از مصدر عزّ و جاه صادر فرمود و همگی را به مطاوعت آن جناب دعوت نمود. در باب استمداد دفع شرّ جماعت افغان از سر بعضی از ولایات موقوف به زمان توجه موبق اقدس بران مملکت و مشهد مقدس فرموده، شاهزاده را مقتضی المرام از راه ابرقو و یزد روانه‌ی محلّ و مقام خود ساختند.»<sup>۱</sup>

به نوشته غفاری کاشانی، شاهرخ به دلیل نابینایی، همواره با سران خراسان از راه سازش در می آمد، اما نصرالله میرزا همواره با آنان درگیر بود و این رفتار او سبب شده بود آنان دشمن او شوند، بنابراین، شاهرخ او را نزد کریم خان فرستاد.<sup>۲</sup> پس از آن که نصرالله میرزا به مشهد بازگشت، احمدشاه درّانی به این شهر لشکر کشید و در این هنگام خانها و سرداران خراسان از بیم لشکرکشی درّانیان، مشهد را وا گذاشته به مناطق اقتدار خود رفته بودند. اما نصرالله میرزا به گونه‌ای نمایان از درّ مشهد در برابر یورش افغانان دفاع کرد.<sup>۳</sup> احمدشاه درّانی هنگامی که دریافت نمی تواند به دلیل پایداری مشهدیان، شهر را بگشاید بر آن شد تا بازگردد. وی به شاهرخ پیشنهاد صلح کرد و شاهرخ نیز آن را پذیرفت و فرزندش یزدان بخش میرزا را احتمالاً به رسم گروگان نزد او فرستاد. یزدان بخش تا هنگام مرگ احمدشاه در سال ۱۱۹۲ ق / ۱۷۷۸ م. نزد او به سر می برد.<sup>۴</sup>

۱. گلشن مراد، ص ۲۹۱.

۲. غفاری، همان کتاب، ص ۶۳۳.

۳. همان کتاب، ص ۶۳۴.

۴. گلشن مراد، ص ۸-۶۳۷.



سرزمینهای پیرامون آن را بار دیگر تحت اقتدار افشاریان درآورد و چون برای این کار به پول نیاز داشت، بخشی از داراییهای آستانه رضوی مشهد را «به رسم قرض جهت تهیه سپاه»<sup>۱</sup> برداشت. هنگامی که شاهرخ او را از این کار بازداشت، وی نه تنها سخن پدر را نپذیرفت بلکه: «علاوه بر آن، دست تسلط به اموال پدر دراز کرد»<sup>۲</sup> پس از این رویداد، درگیری میان نصرالله میرزا و نادر میرزا بالا گرفت، زیرا شاهرخ که از رفتار نصرالله میرزا ناخشنود بود:

«به جهت رفع قیل و قال، از سر محبت پدر و فرزندی گذشته و با نادر میرزا - ولد دیگر خود - که بعد از نصرالله میرزا اکبر از سایر اولاد او، و جمعی دیگر از بزرگان که در خدمت شاهرخ منشاء اثری می توانستند شد، درباب سرانجامی که سبب کسر شوکت نصرالله میرزا گردد با ایشان هم شور گشته به استصواب آن جماعت نادر میرزا را وصی و ولیعهد خویش ساخته به این سبب طرح نفاق و خصومت فیما بین دو برادر انداخته رفته رفته معامله به کدورت طرفین انجامید و مهم برادری به نزاع و مجادله کشید»<sup>۳</sup>

درگیری میان دو برادر در آغاز به پیروزی نصرالله میرزا انجامید و نادر میرزا به طبرس گریخت.<sup>۴</sup>

نصرالله میرزا پس از کسب حکومت مشهد، به خبوشان (قوچان) لشکر کشید، و سپس به دولت آباد نزدیک سبزوار رفت که ناحیه حکمرانی حسن خان قرائی بود. با این که حسن خان او را دعوت کرده بود، اما میهمان میزبان را کشت. پس از آن دولت آبادیان او را به قلعه راه ندادند و نصرالله میرزا به اندیشه بازگشت به مشهد افتاد. اما شاهرخ پیش از ورود او، نادر میرزا را از طبرس طلبید و او نیز به شتاب خود را به مشهد

۱. غفاری، همان کتاب، ص ۶۳۹.

۲. همانجا.

۳. گلشن مراد، ص ۶۴۲-۶۳۹.

۴. همانجا.



رساند و آمادهٔ دفاع از شهر در برابر یورش نصرالله میرزا شد. وی دیگر نمی توانست به مشهد برگردد، به نیشابور نزد عباس قلی خان بیات رفت و شش ماه در آنجا ماند و از آنجا که: «در خراسان احدی از امرا و سرکردگان با او دم از موافقت نمی زد.»<sup>۱</sup> بار دیگر به شیراز، و نزد کریم خان زند رفت، نادر میرزا پس از آن که بی هماورد شد: «در مشهد مقدس بساط بزرگی گسترده به وسواس جمعی از شیاطین انس که به غیر از جناب معصوم، مزاج کمتر کسی از وسوسه‌ی آنها خالی می باشد، پنجه به ضبط اموال و اثاثه‌ی سرکار فیض آثار رضوی رضا، دراز کرده بسیار از قنادیل طلا و نقره و مرصع آلات دیگر را از آن روضه‌ی شریفه برداشته.»<sup>۲</sup> او بدین کار اکتفا نکرد و برای دستیابی به فلزات گران قیمت آستانهٔ رضوی مشهد به منظور صرف آن در راه سپاه، حتی در صدد برآمد از خشتهای طلای آن نیز چند خشت را بردارد که مجتهد مشهد و متولی آستانه، میرزا مهدی، وی را از این کار بازداشت.<sup>۳</sup> گویا نادر میرزا می خواست با استفاده از این فلزات قیمتی، سکه زند و آنها را خرج سپاه کند. زیرا به نوشتهٔ غفاری کاشانی، او پس از این کار «به دستور برادر سودای جهانگیری در سر و خیال سروری در خاطر داشت». اما بنابر دوران‌دیشی از مشهد فراتر نرفت، و «در مدت شش سال که نقش حضور نصرالله میرزا از صفحه‌ی ملک خراسان زایل بود... نادر میرزا در زمان غیبت برادر در مشهد مقدس» چیره بود و با بسیاری از خانها و سرداران خراسان راه دوستی پیش گرفته بود. سرانجام میر محمد خان عرب زنگویی حاکم طبس، نادر میرزا را فریفت و از راه دوستی با او وارد مشهد شد و در فرصتی مناسب با وی ستیزه و او را دستگیر کرد. وی پس از آن، یکی از هواخواهان خود به نام ممش خان کرد شادلو را به حکومت مشهد گماشت. این رویداد، دخالت احمدشاه درآنی در امور خراسان را در پی داشت و او سپاهیان به

۱. گلشن مراد، ص ۶۶۲-۶۳۹.

۲. غفاری، همان کتاب، ص ۶۶۳-۶۶۲؛ این نکته‌ای است که بیشتر مورخان این روزگار می کوشند آن را به مثابهٔ یک اقدام ناشایستهٔ خاندان افشاری به ویژه نادر میرزا برجسته کنند.

۳. همانجا.





یاری نادر میرزا فرستاد و با هواخواهان میر محمد عرب زنگویی درگیر شد و مددخان سردار احمدشاه درّانی مشهد را محاصره کرد. چون کار محاصره به درازا کشید:

«به استصواب جمعی از علمای مشهد طرز مصالحه به میان آمده به این نهج که چون غرض اصلی پادشاه افغان استخلاص نادر میرزا است، کس فرستاده نادر میرزا را از طبس آورده تسلیم می نمایم»<sup>۱</sup>

دو طرف بدین مصالحه راضی شدند و نادر میرزا را از طبس آوردند و به مددخان سردار افغانی سپاه سپردند.

پس از آن نادر میرزا برای نخستین بار، آشکارا پشتیبانی درّانیان را پذیرفت و به هرات رفت: «از برای نادر میرزا در هرات محلّ سکنی تعیین و به جهت اخراجات یومیّه و اسباب و مایحتاج ضروریّه او وجه معتدّ به از وجوه دیوانی آن ولایت معین شد»<sup>۲</sup>

پس از نصرالله میرزا در پس مرگ کریم خان و روی کار آمدن علی مرادخان زند ۱۱۹۳ ق / ۱۷۷۹ م. به مشهد بازگشت و شهر را گرفت. نادر میرزا از افغانان برای پس زدن او یاری خواست و با سپاهی که آنان بدو دادند، به مشهد لشکر کشید. نصرالله میرزا او را شکست داد و نادر میرزا به: «شهر طوس - که در هشت فرسخی مشهد واقع است - رفته توقف نمود»<sup>۳</sup> مدرّس رضوی در یادداشتهای خویش بر مجمل التّواریخ می نویسد که نادر میرزا پس از این رویداد به هرات رفت.<sup>۴</sup> این خبر با گزارش غفاری کاشانی ناهمخوان و چه بسا نادرست است.

گزارش غفاری کاشانی از این رویدادها کم مانند است و هیچ یک از منابع اصلی این دوران بدین گستردگی درباره آنها سخن نمی گویند. با این همه در پاره‌ای از منابع این روزگار اشاره‌هایی به این رویدادها دیده می شود. ابوالحسن قزوینی، نویسنده کتابی به

۱. گلشن مراد، ص ۶۴۹.

۲. گلشن مراد، ص ۶۴۷-۶۴۵.

۳. گلشن مراد، ص ۶۴۷-۶۴۵.

۴. ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، مجمل التواریخ، ص ۴۴۲.

نام «فوائد الصفویّه» که سخت هواخواه صفویان است، و در کتاب خویش از افشاریان به درستی سخن می‌گوید - مانند اشاره او به نصرالله میرزا و نادر میرزا به صورت «این دو اشقیاء» و یا «این دو مردود» یا «هردواخ نابکار»<sup>۱</sup> گزارشی همانند گلشن مراد می‌آورد. با پیش چشم داشتن اینکه گلشن مراد نوشته غفاری و ذیل آن که ریخته خامه فرزند او است، نزدیک به سال ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ م. به پایان رسیده و نیز با پیش چشم داشتن این که، قزوینی کتاب خویش را در ۱۲۱۱ ق / ۱۷۹۶ م. در هندوستان نوشته است، نمی‌توان به درستی روشن کرد که آیا این دو، از نوشته یکدیگر آگاه بوده‌اند یا هر دو از منبعی واحد سود برده‌اند؟ چه هر دو به زمان رویدادها نزدیک هستند.

نصرالله میرزا تا سال ۱۲۰۰ ق / ۱۷۸۶ م. حاکم مشهد بود و در پایان عمر تریاکی شد و در همین سال درگذشت.<sup>۲</sup> پس از مرگ نصرالله میرزا، نادر میرزا به مشهد بازگشت و بی‌هماورد حکومت مشهد را به دست گرفت و تا پورش آقامحمدشاه قاجار به این شهر، همچنان حاکم مشهد بود. گرچه پاره‌ای از منابع از نصرالله میرزا و درشت‌خویی او سخن می‌گویند، نباید از نظر دور داشت که او جوانی کارآمد و برای فرمانروایی افشاریان فردی سودمند بود. تا هنگامی که وی در مشهد می‌زیست، حتی درآنیان نیز چندان مداخله‌ای در امور دولت شاهرخی نداشتند و حتی او چند بار نیروهای آنان را پس زد. با مرگ او دولت افشاری خراسان یکی از برجسته‌ترین رهبران خویش را از دست داد.

۱. ابوالحسن قزوینی، فوائد الصفویّه، ص ۱۵۷-۱۵۶؛ گزارش وی در این باره در مقاله دویم در ذکر افشاریه ص ۱۵۸-۱۴۹ آمده است.

۲. گلستانه، همان کتاب، ص ۴۴؛ سروش تجلی بخش، نادرشاه، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶، ص ۱۵۴؛ تجلی بخش این خبر را از یادداشتهای مدرس رضوی بر مجمل التواریخ گرفته و او از فوائد الصفویّه که در آن چنین آمده است: «به سبب وفورکیف تریاک آن ناپاک از شجاعت بی بهره شد. در اوایل او را سرداران خراسان ولی نعمت می خواندند... نصرالله میرزا در سنه الف مائین پست به بهشت کرد.» ص ۱۵۶.



## نادر میرزا افشار،

### یورش قاجاران و تحولات پس از آن

پس از آن که نادر میرزا در حکومت مشهد بی هماورد شد، زمینه برای او آماده گشت تا با سودجویی از نابینایی پدر و ایجاد پیوند با خانها و سرداران خراسان، اقتدار خویش را در مشهد مسلم دارد. هنگامی که آقا محمدشاه قاجار به خراسان لشکر کشید، نایب میرزا که حاکم مشهد بود،<sup>۱</sup> پیش از ورود وی به شهر، از او درخواست کرد تا بدو اجازه دهد که از مشهد بیرون رود. «در خلال آن حال از نادر میرزا فرزند شاهرخی که در مشهد بود، عریضه‌ای به نظر خورشید آراء رسیده بنابر استیلای وحشت، استدعای رخصت نمود. آن حضرت مرخصش فرمودند که به هر جهتی که خواهد با کوچ خود برود. نادر میرزا به محض حصول اذن و یافتن اشاره کوچ و متعلقان خود را گرفته راه هرات سپرد.»<sup>۲</sup>

یورش آقا محمدشاه قاجار به مشهد، و گرفتاری و مرگ شاهرخ، از دید گروهی از مورخان پایان فرمانروایی افشاریان در خراسان به شمار آمده است. اما رویدادهای پس از این یورش نشان داد که خراسان تا چند سال پس از آن نیز همچنان بیرون از اقتدار قاجاران ماند و فتحعلی شاه تا سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م. هیچ حاکمیتی بر آنجا نداشت، زمینه اصلی این امر، تکاپوهای نادر میرزا افشار و مسئله افغانان بود.

ویژگیهای بنیادی تاریخ ایران در سالهای ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ م، تا ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م. مسائلی چون مرگ آقا محمدشاه، روی کار آمدن فتحعلی شاه قاجار، سربرآوردن مدعیان قدرت از گوشه و کنار ایران و ستیزه آنان با گرایش تشکیل دولت نیرومند مرکزی توسط قاجاران، گسترش روابط ایران با اروپا و از همه مهمتر مسائل

۱. ملکم، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. محمدتقی ساروی، پیشین، ص ۲۸۷، ناسخ النواریخ، ج ۱، ص ۸۰؛ رضاقلی خان هدایت، فهرس التواریخ، ص ۳۲۲؛ ملکم، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۵؛ جابری انصاری، آگهی شهان از کار جهان، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۸.

مرزهای شرقی ایران به ویژه درباره مسئله خراسان و تمایل خاندان افشاری برای ادامه حاکمیت بر این ایالات و نیز درگیری با افغانان بر سر مرزهای شرقی و حکایت آنان از افشاریان خراسان بود. فتح علیشاه به سختی می‌کوشید با مدعیان قدرت بستیزد. او، و شبکه دیوانسالاری کهن ایرانی بر آن بودند تا به پراکندگی قدرت یا به اصطلاح «ملوک الطوائفی» پایان دهند. از سوی دیگر ایجاد روابط منظم با اروپا، مسئله افغانستان و درگیری با امیران افغانی نیز از دیگر ویژگیهای این عصر بود. آنچه به بررسی کنونی پیوند می‌یابد، درگیری قاجاران با افغانان از یک سو و از سوی دیگر و از همه مهمتر ستیز قدرت میان قاجاران با افشاریان است.

مورخان افغانی درگیری قاجاران با افغانان را درگیری بر سر خراسان برمی‌شمارند، میرمحمد صدیق فرهنگ، مورخ افغانی بر این باور است که انگلستان برای از میان برداشتن زمان شاه، امیر افغانستان دو راه در پیش داشت:

«یکی اعزام قوا به دهلی و پنجاب برای جلوگیری از پیشرفت افغانها در داخل هند و دیگری تهدید دولت درانی توسط یک دولت ثالث. از آن جا که راه دوم آسانتر و کم صرف‌تر بود، انگلیسها آن را اختیار نموده با دولت نو تشکیل قاجار که در سر تصرف مشهد و سایر نقاط خراسان غربی با دولت درانی اختلاف داشت، روابط سیاسی برقرار نمودند و آن را به حمله به افغانستان و ایجاد مزاحمت، برای زمانشاه ترغیب کردند.»<sup>۱</sup>

همو می‌نویسد که «در همین زمان، میان زمان شاه و فتح علیشاه قاجار «در سر حاکمیت خراسان و حدود دو کشور مکاتبات جدیدی در جریان بود.»<sup>۲</sup>

این داوری ستیزه قاجاران با افغانان را برای کسب حاکمیت بر خراسان توصیف می‌کند، گرچه بخش گسترده‌ای از خراسان تحت سلطه هیچ یک از آنان نبود. واقعیت این است که چنانکه پیشتر یاد آور شد، خراسان در این هنگام به چند پاره تقسیم شده و هر

۱. افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۱۹۱-۱۹۰. ۲. فرهنگ، همان کتاب، ص ۱۹۱-۱۹۰.



جای آن در اختیار یکی از سرداران و خانهای خراسانی بود، در این میان، افشاریان همچنان به حاکمیت محدود خویش بر مشهد ادامه می دادند. پس از یورش آقا محمد شاه و گریختن نادر میرزا از مشهد، او به هرات رفت و تحت حمایت دولت درّانی قرار گرفت؛ و به نظر می آید افغانان می خواستند در صورت نیاز از او به مثابه وسیله‌ای برای اعمال فشار بر دولت قاجار سود برند.<sup>۱</sup> این رویداد و همچنین حمایت دولت قاجار از شاهزاده‌های ناراضی افغانی، سبب تیرگی روابط آنان شد؛ زیرا در همین زمان دولت قاجار به حمایت از رقیبان زمانشاه پرداخت که یکی از سرسخت‌ترین آنان تحت حمایت قاجاران قرار گرفت و دولت ایران او را در ترشیز (کاشمر کنونی)، جاگیر داد، وی را امیدوار ساخت که برای به قدرت رسیدن و سلطه بر رقیبان، به او یاری خواهد کرد.<sup>۲</sup> زمانشاه در قندهار بود که از این نقشه آگاه شد و سفیری به دربار قاجار فرستاد و آنان را تهدید به جنگ کرد. از سوی دیگر زمانشاه برای آنکه «فرصت مداخله به امور افغانستان به شاه ایران نداده باشد، عباس میرزا و نادر میرزا، پسران شاهرخ افشار را که نزدش موجود بودند، در معیت شیر محمد خان مختارالدوله به حکومت مشهد اعزام نمود.»<sup>۳</sup> فرهنگ نیز با اشاره به این درگیری می نویسد که زمان شاه:

«شاهزاده نادر پسر شاهرخ مقتول را که به دربار او پناه آورده بود، با هزار سوار به رهبری شیر محمدخان اشرف الوزراء به مشهد فرستاد و وی بدون مقابله، دوباره در تحت حمایت دولت درّانی در حکومت آنجا مستقر شد.»<sup>۴</sup>

بازگشت نادر میرزا به مشهد، از یک سو برای بازماندگان افشاری امیدی برای کسب دوباره قدرت بود و از سوی دیگر، تهدیدی برضد دولت قاجار به شمار می رفت.

۱. قدوسی، همان کتاب، ص ۴۴۰.

۲. سید قاسم رشتیا، افغانستان در قرن نوزده، کابل، دولتی مطبعه، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۷.

۳. همانجا.

۴. افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۱۸۸؛ نادرنامه، ص ۴۴.



بنابراین، پس از آن فتح علیشاه چندبار به خراسان لشکر کشید. نخستین آنها در سال ۱۲۱۴ ق / ۱۷۹۹ م، بود. در همین سال زمانشاه افغان، سفیری نزد شاه قاجار فرستاد و از او خواست تا بدین کار بپردازد. گواهی در دست نیست تا نشان دهد که این اقدام برای پشتیبانی از نادر میرزا افشار صورت گرفته باشد. اما پاسخ شاه قاجار این بود که:

«ما را از طلب ملک مورث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی مرا در این کار سخنی باشد به زبان شمشیر جواب خواهد گرفت.»<sup>۱</sup>

پس از محاصره مشهد، نادر میرزا علمای شهر را «شفیع ساخت که شاه قاجار را وادارند تا به تهران برگردد، زیرا در پی محاصره مشهد «بلای غله در میان» مردم افتاده و کار سخت شده بود، بنابراین فتح علیشاه در پانزدهم ربیع الاول سال ۱۲۱۴ به تهران بازگشت.»<sup>۲</sup>

پس از آن نیز فتح علی شاه در سالهای ۱۲۱۵ و ۱۲۱۷ قمری دوبار دیگر به خراسان لشکر کشید و هر بار به دلیلی از او خواستند تا به تهران برگردد. اما سرانجام در سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م، بر آن شد تا با دگرگونی در شیوه کار خویش برای گشودن مشهد، کار خراسان را یکسره سازد. رویدادهای همین سال است که از چشم بسیاری از مورخان پنهان مانده است و در این مقاله، این رویدادها بر بنیاد یک نسخه خطی با ارزش مربوط به همین سالها بررسی می‌گردد.

آگاهیهای منابع اولیه قاجاری درباره نادر میرزا و رویدادهای خراسان چندان فراوان نیست، همه آنها این رویدادها را در چند سطر گزارش می‌کنند و پژوهشگران نیز بر بنیاد همین گزارشهای کوتاه، رویدادهای خراسان را به کوتاهی گفته و از آن گذشته‌اند. دلیل اصلی این کوتاهی، دست نیافتن آنان به منبعی دست یکم برای بررسی این رویدادها است. مهمترین منبعی که از راه آن می‌توان تحولات خراسان را تا چیرگی کامل قاجار بر

۱. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۴۱۰۸، مآثر السلطانیه، ص ۶۴.  
 ۲. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۴۱۰۷، مآثر السلطانیه، ص ۴۸ و ۴۹.



آن بررسی کرد، منبعی است تاکنون به صورت دست نوشته باقی مانده و تا آنجا که آگاهیهای کنونی اجازه داوری می دهد، هیچ یک از پژوهشگران در بررسیهای خود از آن سود نبرده اند، این منبع مهم، نسخه خطی اشرف التواریخ، نوشته محمد تقی نوری است.<sup>۱</sup>

محمد تقی نوری، منشی و وزیر محمد ولی میرزاوالی خراسان، در دهه های نخست فرمانروایی فتح علی شاه قاجار بود. وی از روزگاری که محمد ولی میرزا فرزند فتح علی شاه حاکم سمنان بود، در دستگاه اداری او خدمت می کرد. هنگامی که شاه قاجار در سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م، وی را والی خراسان گرداند، همراه او به سمت منشی گری به آنجا رفت و کتاب خویش را نیز درباره رویدادهای همین سالها نوشت. اهمیت اثر نوری، بی مانند بودن گزارشهای او درباره ادامه فرمانروایی افشاریان در خراسان با دولت قاجار و از همه مهمتر کشاکشهای پایانی قاجاران با آخرین بازمانده افشاریان یعنی نادر میرزاست.

محمد تقی نوری که در فاصله سالهای ۱۲۱۴ ق / ۱۷۹۹ م. تا ۱۲۲۸ ق / ۱۸۱۳ م. در خدمت محمد ولی میرزا بود، بسیاری از دیده ها و شنیده ها از رویدادهای این سالها را در اثر خویش آورده است. از دیدگاه موضوع این بررسی، یعنی ستیزه های قاجاران با افشاریان، اشرف التواریخ منبعی کم مانند است. زیرا محمد تقی نوری خود در این سالها در اردوی محمد ولی میرزا به هنگام محاصره مشهد بود و از آن مهمتر، پس از اینکه

۱. محمد تقی نوری، اشرف التواریخ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، شماره ۵۹۹۹. در ۴۹۵ برگ. ر.ک. به: فهرست ملک، ۲: ۲۹؛ نسخه کتابخانه مجلس به شماره ۵۷۰۹ و نسخه دانشکده حقوق به شماره ۳۵۸ ج؛ نسخه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به شماره ۱۴ ج، که تنها چند برگ (۴۷ برگ) آن است. به تازگی بخشی از اشرف التواریخ به عنوان رساله پایان نامه تحصیلی کارشناسی ارشد تصحیح و دفاع شده است: محمد تقی نوری، اشرف التواریخ، به کوشش سوسن اصلبی. پایان نامه کارشناسی ارشد کتابداری دوره نسخ خطی و آثار کیمیا، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، گروه آموزشی کتابداری و اطلاع رسانی، بهار ۱۳۷۴، این پایان نامه در برگزیده ۸۹ برگ اولیه نسخه اشرف التواریخ است و بزودی متن کامل آن چاپ و در دسترس پژوهشگران قرار خواهد گرفت.

فصل  
تاریخ  
شماره مسلسل ۱۹

نادر میرزای افشار از مشهد گریخت؛ و چندی پس از آن دستگیر شد، وی مأمور بازجویی از او گشت. نظر به بی مانند بودن آگاهیهای نوری و با قید احتیاط در گزارش او از رویدادها، فشرده‌ای از آگاهیهای اشرف التواریخ درباره جزئیات رویدادهای این سالها را که در منابع دیگر موجود نیست، در اینجا می‌آوریم.

به نوشته نوری، پس از کشته شدن آقا محمد شاه در آغاز فرمانروایی فتح علیشاه قاجار، وی همواره در اندیشه سروسامان دادن به امور خراسان بود:

«گریبان گیری تسخیر خراسان در پنجه کشاکش رها نمی شد و حکام خیره رای نافرجام آن مملکت اولاً از سیاست و سخطی که از جانب قهرمان قهر خاقان شهید به جهان چند بر آنها رو داده بود، از قبیل برانداختن بنیاد هستی شاهرخ میرزای افشار از عقوبات متسببان دولت علیه به رؤسای آن خاندان خذلان شعار...»<sup>۱</sup>

سبب سرکشی امرای خراسان گردیده بود. هنگامی که شاه قاجار به خراسان لشکر کشید، آنان سرخویش می گرفتند و از دیگران کمک می طلبیدند: «از آن جمله رأس رئیس ارباب شقاق و قدوه اصحاب نفاق سرگردان وادی ادبار نادر میرزا افشار بود» که از بیم آقا محمدشاه «در بدر کوچه و برزن کابل و قندهار بود، بعد از قضیه خاقان خلد آشیان<sup>۲</sup> معاودت به ارض فیض بنیان نمود.»<sup>۳</sup> سیمایی که محمدنوری از نادر میرزا ترسیم می کند، منفی است. به نوشته او نادر میرزا، افغانان و ازبکان و ترکمنان را گرد خویش آورده آنها را آزاد گذاشته بود تا هر چه می خواهند با شهدیان رفتار کنند. وی، او را مردی بی ایمان می شناساند که اجازه داده بود در:

«اصل بلدة مقدسه مسلمانان را گرفته بیع و شری کنند.»<sup>۴</sup>

۱. نوری، همان کتاب، برگ ۲۶۱۳.

۲. اشاره به آمدن نادر میرزا به مشهد پس از کشته شدن آقا محمدشاه قاجار.

۳. نوری، همان کتاب، برگ ۸ ۲۶. ۴. نوری، همان کتاب، برگ ۲۷۸.





سپس می آورد که مردم مشهد در برابر ستمگری او واکنشی نمی توانستند نشان دهند. او نیز همان اتهامی را که دیگر مورخان به نادر میرزا زده و وی را سارق اموال آستانه رضوی خوانده اند، تکرار می کند.<sup>۱</sup> که چنان خیره سری از خود نشان داد که حتی به هشدارهای متوالی آستانه میرزا مهدی مجتهد توجهی نکرد و در صدد از میان برداشتن او برآمد. سپس نوری از دیگر سرداران خراسان سخن می گوید و این که آنان از عهد نادر شاه به خود سری عادت کرده و بنابراین، در خراسان «رسم ملوک الطوائف شیوع»<sup>۲</sup> یافته بود. از دید او، فتحعلی شاه همواره تا دور ارض اقدس همی رفت و چون نمی خواست به آستانه رضوی بی احترامی شود، به شهر حمله نمی کرد و سران خراسان نیز او را با وعده تسلیم نادر میرزا و مشهد، به تهران باز می گرداندند.<sup>۳</sup>

پایداری نادر میرزا در مشهد همچنان به درازا کشید. سرانجام فتحعلی شاه دستور داد تا دور مشهد را چنان محاصره کنند که: «قلع گیان به تنگ آمده، یا قلعه را بسپارند یا نادر میرزا را از شهر اخراج نمایند».<sup>۴</sup> سرداران خراسان پس از مشورت به این نتیجه رسیدند که اگر لشکریان قاجار در خراسان بمانند، از حیث آذوقه و امکانات دشواری پیدا خواهند کرد. بنابراین، شاه قاجار را بدان توجه دادند و بر آن شدند تا از او درخواست کنند که یکی از فرزندان او را به والیگری خراسان برگمارد تا آنان او را یاری کنند و خود به تهران باز گردد؛ و بدو یاد آور شدند که چون «امر خراسان امر مهمی است»<sup>۵</sup> لازم است چنین شود.

بنابراین، فتحعلی شاه فرزندش محمد ولی میرزا را که حاکم سمنان بود، والی خراسان گردانید و او در «پنجشنبه بیستم شهر محرم الحرام من شهور سنه ۱۲۱۸ به سوی خراسان حرکت کرد».<sup>۶</sup>

۱. همانجا.

۲. همانجا.

۳. نوری، همان کتاب، برگ ۲۷۸.

۴. نوری، همان کتاب، بر ۲۹۸.

۵. همانجا، نیز ر.ک. به: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۱، مآثر السلطانیه، ص ۸۷.

۶. اشرف التواریخ، برگ ۳۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۲.



از همه سرداران خراسان خواسته شد تا به سپاه قاجار بپیوندند. هنگامی که محمدولی میرزا از سنخواست<sup>۱</sup> به سوی مشهد به راه افتاد، به او خبر رسید که نادر میرزا افشار در گذشته است: «دانستند که چهره شاهد این مدعا از آرایش صدق عاری است.»<sup>۲</sup> محمدولی میرزا در چناران<sup>۳</sup> از نقد علی خان کرد حاکم آنجا خواست تا بدو بپیوندد. خان کرد که می‌پنداشت این بار نیز چونان گذشته، سپاه قاجار پس از چندی باز خواهد گشت «مستدعی مهلت گردید» و محمدولی میرزا که هدف اصلی او مشهد بود، از محاصره قلعه چناران چشم پوشید و به آن سوی حرکت کرد.<sup>۴</sup> سپس در بیستم ماه صفر ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۳ م مشهد را شهر بندان کرد.<sup>۵</sup>

آرایش نیروهای محمدولی میرزا و سرداران خراسانی که به او پیوسته بودند، چنین بود:

«رباط با قدرت که در دروازه عیدگاه و مصلی واقع است به محمد اسحق خان سردار تربت حیدریه و اسماعیل خان هزاره و داوودخان تیموری مقوض و دروازه نوقان،<sup>۶</sup> به امیرگونه خان ایلخانی و دروازه سراب به امیر اسماعیل خان قاینی و دروازه خیابان علیا خوانین و تفنگچیان ترشیزی و طبسی محول گردید.»<sup>۷</sup>

نادر میرزا نیز آماده دفاع از شهر شده بود. نیروهای محمد ولی میرزا نخست یخچالی را که در نزدیکی شهر بود، گرفتند.<sup>۸</sup> اسیرانی که گرفتار شده بودند، به دستور محمدولی میرزا «ید و گوش و زبان بینی» آنها را بریدند و به شهر فرستادند. نادر میرزا

۱. اینک نام یکی از دهستانهای چهارگانه اسفراین؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، استان نهم، ج ۹.
۲. اشرف التواریخ، برگ ۳۲۸.
۳. اینک شهری در شمال غربی مشهد.
۴. نوری، همان کتاب، برگ ۳۳۸.
۵. نوری، همانجا.
۶. نوقان: نام یکی از روستاهای نزدیک مشهد و یکی از دروازه‌های شش گانه شهر اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، فرهنگسرای یساولی، تهران، بی تا، ج ۲، ص ۵۲۶.
۷. اشرف التواریخ، برگ ۳۴۸.
۸. نوری، همان کتاب، برگ ۳۵ A.



این رویداد را وسیله‌ای برای برانگیختن مردم مشهد و تشویق آنان به پایداری قرار داد و به آنان گفت: «اگر شهر به تصرف شاهزاده بیاید، وضع و شریف را از این خوان نصیبی خواهد بود. بنابراین در نگاهداری شهر مبالغه بیش از پیش نمودند.»<sup>۱</sup>

فتحعلی شاه که در این هنگام برای سرکوبی ترکمنها به استرآباد و دشت آمده بود. محمدولی میرزا را نزد خود خواند، اما وی از رفتن خودداری کرد و پیغام داد که باید کار مشهد را یکسره کند.<sup>۲</sup> محمدولی میرزا پس از هشتاد روز محاصره برآن شد حلقهٔ محاصره را تنگتر کند:

«بعد از انضباط این امر دیگر احدی را یارای بیرون رفتن از شهر به هیچ وجه امکان نداشت و خوف بر مردم مستولی شد. به نوعی که اهل شهر، گروه گروه خود را از بروج انداخته از در امان در می آمدند و چند مدت فی مابین امرا و نادر میرزا بنای آمد و شد صورت گرفت و به واسطه جناب مجتهدالزمانی رأیها برآن برقرار گرفت که نادر میرزا یکی از صباپای خود را و ابراهیم میرزا ولد ارشدش را نیز با پیشکش روانه درگاه فلک اشتباه سازد و سگه و خطبه را هم به نام همایون شاهنشاہ جم بارگاه مزین دارد. امرا خواهش او را قبول نکرده، جواب این شد که نادر میرزا شهر را تخلیه نماید و با اهل خانه و منسوبان خود در ارک بنشینند و از سرکار دیوان اعلی مبلغ سه هزار تومان صیغه مدار و معاش هر ساله در وجه او مقرر شود یا اینکه بلوکی از بلوکات مشهد مقدس به اقطاع و جایگیر او تفویض شود و ارک شهر را بالمّرّه تخلیه نماید.»<sup>۳</sup>

محمد ولی میرزا راه دوم را پذیرفت. اما نادر میرزا از پذیرش آن سرباززد و به ایستادگی ادامه داد.<sup>۴</sup> با این همه، کار بر مردم مشهد سخت شده بود: «قلعه گیان از تنگی به

۲. اشرف التواریخ، برگ B ۳۵.  
۴. همانجا.

۱. نوری، همان کتاب، برگ B ۳۵.  
۳. نوری، همان کتاب، برگ A ۳۷.

جان آمدند و اکثر فراری و متواری شدند.» نادر میرزا برای دفاع از شهر حتی خادمان آستانه رضوی را نیز به «برج داری» واداشت و: «به امر شهر و شهری اختلال کلی راه یافته به نوعی که هیچکس را از خود خبری نبود.»<sup>۱</sup>

محمّدولی میرزا با فرارسیدن سرما، به نیشابور رفت. اما سپاهیان، محاصره مشهد را همچنان ادامه دادند.<sup>۲</sup> وی دستور داد تا در برابر ارگ جدید مشهد که نادر میرزا ساختن آن را آغاز کرده و نیمه تمام مانده بود، برج و بارویی تازه ساخته شود: «برجی رفیع در وسط آن بنا شد که مشرف بر شهر بود که تمام محلات و کوچه و بازار شهر از آنجا پدیدار بود.»<sup>۳</sup> محمّدولی میرزا ماههای جمادی الثانی و رجب سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۴ م. را در نیشابور گذراند و سرانجام بار دیگر در روز یکشنبه پنجم ماه رجب به سوی شهر مشهد حرکت کرد.<sup>۴</sup>

با وجود تنگ شدن محاصره، نادر میرزا در برابر تهدیدهای محمّدولی میرزا پایداری کرد. به نوشته نوری، گرچه هیچ کس یارای بیرون آمدن از شهر نداشت اما در مدت محاصره:

«نرخ نان و حبوبات چندان تفاوتی به سایر اوقات نکرد و همیشه نان شاهد بازاری ولیکن از بی برگی دست تمّای هیچکس به آغوش مرام مراد آن محبوب پر آشوب نمی رسید و به اشتیاق وصال نگار گندم گون همواره از تنگدستی، جای درهم و دینار اشک حسرت از دیده می ریختند.»<sup>۵</sup>

مشهدیان سرانجام میرزامهدی را واسطه قرار دادند تا نادر میرزا را از «قلعه داری» بازدارد یا اینکه محاصره شهر را برطرف کند. نادر میرزا نه تنها به خواسته آنان توجهی نکرد، بلکه به نوشته نوری، این کار سبب آشکار شدن دشمنی میان او و میرزا مهدی

۱. نوری، همان کتاب، برگ ۳۷ A.

۲. همان کتاب، برگ ۳۷ B.

۳. همانجا.

۴. نوری، همان کتاب، برگ ۴۰ B.



### مجتهد گردید.<sup>۱</sup>

محمدولی میرزا کوشید با دادن وعده، سران شهر را به سوی خویش جلب کند و نادر میرزا در پی این اقدام، کسانی را که به آنها گمان بد می برد، زندانی کرد. از گروه زندانیان، میرزا محمدعلی صدر بود که سرانجام او را آزاد و از مشهد اخراج کرد. صدر به اردوی محمدولی میرزا رفت.<sup>۲</sup>

هرچه شهربندان مشهد درازتر می شد، مردم بیشتر به تنگ می آمدند. تا اینکه سرانجام آنان آقامیرزای ازغدی را که از بزرگان شهر بود با خود متحد کردند و برآن شدند شهر را به محمدولی میرزا بسپارند:

«و چون حضرت مجتهد الزمانی از هجوم عام به تنگ آمده بود،<sup>۳</sup> نماز جمعه و جماعت را موقوف.»

و انزوا گزیده بود. مردم به او پیشنهاد کردند که یا نادر میرزا را وادارد تا از شهر بیرون رود یا شهر را به قاجاران دهد. میرزامهدی آنان را درگزیدن یکی از این دو راه آزاد گذاشت و آنان برآن شدند تا شب جمعه آغاز ماه رمضان:

«درهای صحن مقدس را بسته و همگی با تفنگ و یراق در پشت بام مسجد جامع صحن مقدس نشسته و به انقلاب و آشوب پردازند شاید فتنه عظیمه از میان برود.»<sup>۴</sup>

آنان محمدولی میرزا را از اندیشه خویش آگاه کردند. نادر میرزا در پی این رویداد، به دلجویی از مردم شهر پرداخت و آنان را دوباره به دفاع از شهر واداشت. در این زمان آقامیرزا، کلانتر مشهد، از شهر گریخت و به محمدولی میرزا پناهنده شد و نیروهای نادر میرزا نتوانستند او را دستگیر کنند، گریز کلانتر مشهد، مردم را بیش از بیش ناامید کرد:

۱. نوری، همان کتاب، برگ ۴۱۸.

۲. همانجا.

۳. سپهر، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۲۳، منظور میرزا محمد مهدی مجتهد می باشد.

۴. نوری، همان کتاب، برگ ۴۱ B.

«فی الحقیقه از رفتن آقامیرزای از غدی اختلال تمام به ارض اقدس و اهل شهر از هر کس راه یافته جملگی متزلزل گردیدند. پای ثبات نادر میرزا نیز از این وهن‌ها که متواتر روی می داد از جا در رفته سر رشته تدبیر را گسسته یافت، اسباب معاشی که داشت از اصل شهر به ارگ کشید.<sup>۱</sup>

هنگامی که خبر بسته شدن درهای حرم در شهر پخش شد، مردم مضطرب شدند و نادر میرزا به شتاب خود را به حرم رساند و خادمان حرم دست از مدافعه برداشتند. نوری که در گزارش این رویداد می‌خواهد خشونت بیش از اندازه نادر میرزا را به منظور کریه جلوه دادن چهره او به خواننده القاء کند، می‌نویسد که نیروهای نادر میرزا:

«با شمشیرهای کشیده و تفنگ از ایوان طلا گذشته و در دارالسیاده و دارالحفاظ به نبرد با مدافعان پرداختند.»<sup>۲</sup>

همو می‌نویسد که گروهی از آنان به در حرم که قفل بود، هجوم بردند «اجتماع کرده در را از جا کردند.»<sup>۳</sup> میرزا مهدی مجتهد آنان را از بی‌احترامی به حرم بازداشت. اما نادر میرزا که می‌پنداشت او عامل این برهم خوردگی است: «حکم به گرفتن آن سید جلیل‌القدر نمود.» سپاهیان مجتهد را گرفتند و «کشان کشان از روضه منوره به چهار باغ آوردند» [نادر میرزا] با دست بریده شمشیر به گردن فرزند پیغمبر زد.<sup>۴</sup>

سپهر این گزارش را این‌گونه روایت کرده است که نادر میرزا به در حرم رفت و به میرزا مهدی گفت که: «اینک به ناچار ساخته فرارم و با تو وصیتی دارم.» میرزا دستور گشودن در حرم را داد. نادر میرزا تا او را دید، شمشیری بر او زد و وی را کشت.<sup>۵</sup>

محمدولی میرزا از آشفتگی درون شهر آگاه شد و به نیروهایش فرمان یورش به شهر را داد. سپاهیان او از دروازه مشهد گذشته، وارد شهر شدند و نادر میرزا به مقابله آنان

۱. اشرف التواریخ، برگ ۴۱ B.

۲. اشرف التواریخ، برگ ۴۲ B.

۳. همان کتاب، برگ ۴۳ B.

۴. همان کتاب، ج ۱، ص ۱۲۳.



آمد. چون ایستادگی را بیهوده یافت به ارگ شهر بازگشت.<sup>۱</sup> هنگامی که همه برجها و دروازه‌ها به دست نیروهای محمدولی میرزا افتاد، نادر میرزا و پیرامونیان او در اندیشه گریز افتادند:<sup>۲</sup>

«چون نادر میرزا دریای بلا و طوفان نکبت را محیط و خود را محاط لشکر نصرت اثر دید. به کام و ناکام وداع زن و فرزند نموده با برادر نقد علی خان و طایفه اکراد زعفرانلو و خدم و حشم خود از دروازه ارگ کهنه به طرف کوه سنگی بیرون رفت.»

او پس از خروج از شهر، از همراهان خود جدا شد تا به تنهایی به چناران بگریزد.<sup>۳</sup> برادر وی به نام علی میرزا و فرزندان او همان شب اسیر شدند و شماری از آنان گریختند: «و آنچه از اموال نادر میرزا در ارگ کهنه مانده بود، کسب غازیان منصور گردید.»<sup>۴</sup> محمدولی میرزا که اینک در مشهد مستقر شده بود، برای جلوگیری از کمک خانها و سرداران خراسان به نادر میرزا درصدد پیشگیری از آن برآمد و به همه مناطق که «مظنه عبور نادر میرزا می‌رفت» ارقام مطاعه فرستاد که: «چنانچه نادر میرزا و اولاد و اخلاف او از هر سرزمینی عبور نمایند و اهل آنجا گذارند که بیرون بروند در عوض هریک از آنها هزار نفر اهل ولایت، عرضه شمشیر نکبت و آویزه دار عبرت خواهند شد.»<sup>۵</sup>

نادر میرزا که شب هنگام از مشهد گریخته و از همراهان خویش جدا شده بود، در آغاز به بندگستان در سه فرسخی مشهد آن روزگار رفت و از آنجا خود را به کردان یزکی که در حوالی چناران ساکن بودند، رسانید و از آنجا به نقد علی خان کرد حاکم

۲. نوری، همان کتاب، همانجا.

۴. نوری، همان کتاب، برگ ۴۵ A.

۱. اشرف التواریخ، برگ ۴۴ A.

۳. اشرف التواریخ، برگ ۴۴ B.

۵. همان کتاب، برگ ۴۶ A.

چناران پیغام فرستاد و از او درخواست کمک کرد. پیش از این، پیام تهدید آمیز محمدولی میرزا به چناران رسیده بود که:

«اگر نادر میرزا یا یکی از اولاد و احفاد او حتی از افشاریه از آن سرزمین عبور نمایند، آنها را مقید و مغلول نسازد و کیفیت را معروض ندارد، دیگر به هیچ وجه عذر، پذیرای طبع مبارک نخواهد بود.»<sup>۱</sup>

بنابراین، نقدعلی خان از بیم یورش قاجاران، به محمدولی میرزا پیغام داد که نادر میرزا در میان کردان است. نیروهای قاجار، به فرماندهی شکرالله خان جلیوند به شتاب به آنجا رفته و او را دستگیر کردند<sup>۲</sup> و به مشهد بازگرداند.

به نوشته نوری، محمدولی میرزا دستور داد تا برای نادر میرزا منزلی تهیه و بدو احترام گزارده شود:

«راقم حروف [نوری] به جهت استفسار و استکشاف بعضی مدعاها به خدمت میرزا مبادرت نمود.»<sup>۳</sup>

بنابراین، محمدتقی نوری، مأمور بازجویی از نادر میرزا شد. او نخست از وی پرسید که چرا راه مشهد تا چناران را این اندازه دیر طی کرده است؟ نادر میرزا پاسخ داد هنگامی که از مشهد بیرون می رفت، مواظب بود تا به دست گزمه‌های سپاه قاجار نیفتد با این همه شب و تاریکی او را دچار سرگردانی کرده بود.<sup>۴</sup> و اسب او نیز با او همراهی نمی‌کرد. سرانجام توانست خویشتن را به کوه سنگی برساند و در آنجا پسر خویش را دید که «عور و برهنه» گریخته بود. پس از آن راه بندگلستان را پیش گرفت.<sup>۵</sup> سپس خود را به ایل یزکی رساند و در آنجا گرفتار شد.<sup>۶</sup>

رویدادی که نوری نیز همانند پاره‌ای از مورخان قاجاری دلبسته برجسته تر کردن آن

۱. نوری، همان کتاب، برگ ۴۶۸.  
 ۲. همان کتاب، برگ ۴۶۸.  
 ۳. نوری، همان کتاب، برگ ۴۰۱۳.  
 ۴. نوری، همان کتاب، برگ ۴۶۸.  
 ۵. نوری، همان کتاب، برگ ۴۶۸.  
 ۶. نوری، همان کتاب، برگ ۴۶۸.



است، چگونگی رفتار نادر میرزا با میرزاهمدی مجتهد است. همه این نویسندگان می‌کوشند او را شخصی معرفی کنند که هم به پادشاه قاجار و هم به خاندان پیامبر (ص) بی‌احترامی کرده است. نوری می‌نویسد که از نادر میرزا پرسیدم: «چرا مرتکب چنین امر شنیعی شده، دست به خون ذرّیه رسول خدا<sup>۱</sup> آلوده کردی؟» گفت:

چو تیره شود مرا روزگار  
همه آن کند کش نیاید به کار  
پرسیدم: غرض از آن بی ادبها که در حرم محترم امام همام کردی چه بود؟ گفت:

چو خواهد سرنگونش کند  
به کردار بد رهنمونش کند  
گفتم: «اسباب و ائانه سرکار فیض آثار را چرا تصرف کردی؟» گفت: «از جبر بود که مرد بی دین گردد. احتیاج باعث شد. از این مقوله معاذیر ناموجه بسیار گفتم. چون غرض اصلی تحقیقات اقرار کردن او بود که بی زیاد و کم در وقایع تحریر شود زیاده متعرض نشد.»<sup>۲</sup>

اگر واقعا این گفتگو انجام شده باشد، می‌توان گفت نادر میرزا فردی فرهیخته و ادب‌دوست و حاضر جواب بود، که توانسته است پاسخ پرسشهای نوری را همه به نظم بیاورد. ولی می‌توان در این پرسش و پاسخ تردید نیز کرد و احتمال دارد که اینها همان پاسخهایی است که نوری و سروران او لازم می‌دانستند، کسی مانند نادر میرزا باید بدهد.

فرزندان و برادران نادر میرزا یعنی عباس میرزا، ابراهیم میرزا، سلیمان میرزا، محب قلی میرزا و دیگران که به نوشته نوری ده نفر بودند و به کلات گریخته بودند، از سوی فتحعلی خان جلایر حاکم آنجا به مشهد بازگردانده شدند. نوری می‌نویسد که چون حاکم کلات از گذشته روابطی تیره و سرد با نادر میرزا داشت: «بنابر سابقه‌ای که فی مابین او و نادر میرزا بود، ... به اولاد و اخوان او رفتار خوش ننموده»<sup>۳</sup> بنابراین، آنان را

۱. نوری، همان کتاب، برگ B ۴۰.

۲. همانجا.

۳. میرزاهمدی یا میرزاهمدی مجتهد مشهدی و یا کرمانی، در ۱۱۵۲ ق به روزگار فرمانروایی نادرشاه متولد



گرفته به محمدولی میرزا تحویل داد. رضاقلی میرزا فرزند شاهرخ میرزا و مصطفی میرزا فرزند نادر میرزا که فرصت بیرون رفتن از شهر مشهد را پیدا نکرده بودند، به حرم حاکم پناه بردند: «به هر حال مجموع اولاد شاهرخ از صغیر و کبیر و برنا و پیر، دستگیر و یکی از آنان بیرون نرفتند. و در مدت ده روز بعد از فتح ارض اقدس، نادر میرزا و اولاد و احفاد و سایر گرفتاران افشاریه را به نظر مبارک رسانیدند.»<sup>۱</sup>

به دستور محمدولی میرزا، نادر میرزا و دیگر گرفتاران را در «ارگ کهنه که از ابنیه ملک محمود سیستانی» بود، زندانی کردند و خبر دستگیری آنان را به تهران فرستادند،<sup>۲</sup> و در پی آن فتحعلی شاه برای محمدولی میرزا خلعت فرستاد و در خراسان به نام شاه قاجار خطبه خوانده شد.<sup>۳</sup>

«دو هزار تومان تبریزی [ارسالی شاه قاجار برای خادمان حرم] به خدمه سرکار فیض آثار بالسویّه تقسیم و هزار تومان دیگر از مال خاص خود در همان روز به طلب علوم دینی داد.»<sup>۴</sup>

محمدولی میرزا در زمستان سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۴ م. نادر میرزا و برادران و دیگر پیرامونیان او را به تهران فرستاد. «چون زمستان بود و هوا را برودتی زیاد در مزاج راه یافته بود، از برای هریک ملبوساتی که منع سرما تواند کرد، حسب المقرر ترتیب داده شد.» آن‌ها را به همراهی شرف خان خدابنده روانه تهران کردند.<sup>۵</sup> در این هنگام فتح‌علیشاه در سفر مازندران و در شهر اشرف بود که خبر دستگیری نادر میرزا را به او دادند. شاه قاجار دستور داد آنان را از راه دامغان و سمنان به تهران برده «تا وصول

و از شاگردان وحید بهبهانی (مرگ ۱۲۰۵ ق) و مقیم مشهد بود که در رویداد یورشهای قاجاران به مشهد چندبار برای وساطت نادر میرزا و اهالی شهر نزد شاه قاجار رفت، مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران، کتابفروشی زوّار، ج ۴، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۸-۷؛ بامداد درباره مرگ میرزا مهدی دو روایت را می‌آورد که اقدام مستقیم نادر میرزا در مرگ او را نفی می‌کند.

۱. نوری، همان کتاب، برگ ۴۷ B. ۲. نوری، همان کتاب، برگ ۴۷ B.

۳. نوری، همان کتاب، برگ ۴۸ A. ۴. همان کتاب، برگ ۵۰ B.

۵. همان کتاب، برگ ۵۱ A.



کوکبه پادشاهی بدانجا، آن‌ها را محبوس داشته باشند.» در دوم ذی‌الحجّة الحرام سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۴ م. فتح علیشاه که اینک به تهران برگشته بود، دستور داد تا نادر میرزا و دیگر گرفتاران را نزد او حاضر کنند. او نیز نخست دلیل چنان رفتاری با مجتهد شهر را از نادر میرزا پرسید، که وی ظاهراً پاسخی نداد. نوری این امر را این‌گونه تفسیر می‌کند که: «آن شقاوت مآل را جز انفعال جوابی نبود.» به نوشته او چون عید قربان نزدیک بود، شاه قاجار دستور داد نادر میرزا را در زندان نگهدارند. او روایتی را نقل می‌کند که بنابر آن، یکی از اشخاص مورد اعتماد بدو گفته بود که پس از این که نادر میرزا را به زندان بردند، وی به او گفته بود که گویا شاه قاجار می‌خواهد با او مهربانی کند و حکومت مشهد را دوباره به او بدهد. اگر شاه قاجار بخواهد چنین کند، وی بدان راضی نیست زیرا مردم آن شهر از او خشنود نیستند. بهتر است: «در ولایت عراق ولایتی را تفویض فرمایند.» میرزا رضاقلی منشی دیوان که این سخنان را گفته، گویا می‌خواسته است «خطب دماغ» نادر میرزا را نشان دهد و یا این که نوری چنین خواسته است.<sup>۱</sup>

نوری در پایان رویداد دستگیری و سرانجام نادر میرزا، چنان تاریخ خویش را نوشته که گویا فتح علیشاه با آن که از افشاریان سخت خشمگین بود، با این همه نمی‌خواسته آنان را بکشد، اما چون علما او را بدین کار واداشتند، وی دستور کشتن آنان را داد:

«واصلأ رأی آفتاب ضیای پادشاهی به سیاست آن غرقه محیط روسیاهی  
تعلق نمی‌گرفت تا آن که جمعی از فحول علما و مجتهدین متفقاً و اجماعاً  
فتاوی به خون او نوشتند که به ازای خون ناحق مجتهد شهید سعید به  
فحوای کریمه و لکم فی القصاص حیات امنای دولت قاهره معمول  
دارند.»<sup>۲</sup>

سرانجام فتحعلی شاه دستور کشتن نادر میرزا و دیگر گرفتاران را داد. گرچه نوری

۱. همان کتاب، برگ ۵۱۸.

۲. نوری، همان کتاب، برگ ۵۱۸ و ۵۲۸.

می‌گوید که اگر وی به شاه قاجار پناهنده می‌شد: «به تلافی میثاتی که از جانب خاقان مغفوری نسبت به شاهرخ میرزا به عمل آمده بود، اولاد و احفاد او را ظلّ عاطفت و عنایت تربیت می‌فرمود.» اما چون چنین نکرد، به کیفر رسیدند.<sup>۱</sup> نادر میرزا و ابراهیم میرزا به قتل رسیدند.<sup>۲</sup> و چشمان سلیمان میرزا، عباس میرزا، محمد میرزا، طهماسب میرزا و خالق و یردی میرزا و محبّلی میرزا را کور کردند و رضاقلی میرزا و مصطفی میرزا به خواهش محمدولی میرزا آزاد و به فارس فرستاده شدند. زنان خاندان افشار را به دستور شاه قاجار به تهران بردند که: «به سرپرستی عجزه قیام و مشغول باشند»<sup>۳</sup>

بنابراین، سرانجام: «دولت ضعیف افشاریه سپری و شوکت بی‌مدار نادریّه منقطع شد.

نهال اقبالشان از پا درآمد و بیخ آمالشان از ریشه برآمد»<sup>۴</sup>

فرهاد میرزا معتمدالدوله این رویداد را کینه‌کشی قاجاران از افشاریان می‌داند؛ زیرا از دید او این قصاصی بود به کیفرکاری که نادرشاه با فتحعلی خان قاجار کرد و او را به توطئه کشت. فتحعلی شاه پس از کشتن نادر میرزا گفت که: «حمد خداوند را که قصاص به اسم کرد. نادرشاه فتحعلی خان را کشت و فتحعلی شاه نادر را سیاست کرد»<sup>۵</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. نوری، همان کتاب، برگ ۵۲ A به نوشته فرهاد میرزا معتمدالدوله در جام جم، این رویداد در واقع انتقام‌گیری قاجاران از افشاران بود. به نقل از بامداد، همان کتاب، ج ۴، ص ۹۰.
۲. نوری، همان کتاب، برگ ۵۲ B.
۳. روایت سپهر از این رویداد بدین گونه است که: «رشته در گردنش افکندند و بکشیدند و جان بداد» ر.ک. به: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۴ ر.ک. به: آگهی شهان از کار جهان، ص ۱۳.
۴. نوری، همان کتاب، ۵۳ A.
۵. فرهاد میرزا معتمدالدوله، جام جم، چاپ سنگی، ۱۲۷۳ ق، ص ۴۸۰.



### نتیجه

برافتادن فرمانروایی صفویان، پیامدهای متعددی برای ایران داشت. پس از این رویداد، سراسر ایران سرشار از آشفتگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شد. دشمنان دیرینه با بهره‌برداری از خلاء قدرت مرکزی در ایران، به مرزهای ایران تجاوز کردند و مدعیان قدرت در داخل، هر یک در گوشه‌ای حکومت‌های محلی تشکیل دادند و با همدیگر به ستیزه پرداختند. برآمدن نادرشاه افشار به همه این آشفتگیها پایان داد. در پی لشکرکشیهای متعدد وی، متجاوزان پس زده شدند، پاره‌شورشهای داخلی سرکوب شد و افغانانی که ضربه نهایی آنها سبب براندازی سلسله صفوی شده بود، تاکناره‌های شمال هند پس رانده شدند.

نادرشاه در دوران کوتاه فرمانروایی خویش، توانست قلمرو صفویان را تجدید کند و در زمان او بار دیگر وحدت سیاسی ایران تأمین شد. اما سالهای پایانی فرمانروایی او، سالهای اندوهباری برای ایران و برای افشاریان بود. تغییر رویه نادر سبب سختگیریهای شگفت‌آوری نسبت به مردم شد و این سخت‌گیریها چنان بالا گرفت که دیگر هیچ‌کس در هیچ جای ایران در آن درامان نبود. حتی مقامات رده بالای حکومت او نیز بدان دچار شدند و سرانجام نیز زمینه قتل او را فراهم کردند.

پس از مرگ نادرشاه (۱۱۶۰ ق / ۱۷۴۷ م) جنگ جانشینی در میان خاندان افشار آغاز شد، نتیجه این جنگ فرمانروایی شاهرخ افشار بود. اما قلمرو افشاریان از آن پس به خراسان محدود شد. با این همه، سراسر خراسان نیز در محدوده اقتدار آنان قرار نداشت و مشهد و پیرامون آن حدنهایی اقتدار آنان بود. اقتداری که تا اندازه‌ای مبتنی بر پشتیبانی دولت درانی و نادلبستگی دولت زندیه به ضمیمه ساختن خراسان به فرمانروایی خویش بود. افشاریان توانستند تا سال ۱۲۱۸ ق / ۱۸۰۴ م. در مشهد فرمانروایی کنند. دوران فرمانروایی آنان را می‌توان به دو دوره مشخص تقسیم کرد. دوره نخست، فرمانروایی شاهرخ تا یورش آقامحمدخان را در برمی‌گیرد و بخش دوم آن از ۱۲۱۰

ق / ۱۷۹۶ م. تا سال ۱۲۱۸ ق یعنی سال دستگیری نادر میرزا افشار توسط سپاه قاجار و براندازی نهایی اقتدار افشاریان خراسان را شامل می شود. این بخش اخیر از فرمانروایی افشاریان تاکنون مورد پژوهش بسنده‌ای قرارنگرفته بود. بنابراین، همچنان که در این بررسی کوتاه روشن شد، این ادعا که افشاریان پس از حمله آقا محمدشاه قاجار از خراسان برفتادند، پایه‌ای ندارد. افشاریان تا سال ۱۲۱۸ ق همچنان حاکم خراسان بودند و دولت قاجار به سختی توانست در این سال آنان را به طور کامل از خراسان براندازد.

